

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم
شماره ۳۲ - آبان ۱۳۸۱ - نوامبر ۲۰۰۲

سیاست چماق بزرگ

استراتژی جدید آمریکا برای تسلط بر جهان را "عملیات پیشگیرانه" نام نهاده‌اند.

"عملیات پیشگیرانه" به عملیاتی اطلاق می‌شود که برای پیشگیری از خطر احتمالی که آمریکا را تهدید می‌کند بکار گرفته می‌شود. در عرصه قضائی اصلی داریم موسوم به اصل برائت؛ به این معنی هر کس بیگناه محسوب می‌شود مگر عکس آن حکم ثابت شود. اصل بر بیگناهی انسان است. هر کس تا لحظه‌ای که جرمش به اثبات نرسیده است حداکثر می‌تواند متهم باشد و نه محرم.

در ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌آید: "هر کس که به بزه کاری متهم شده باشد بیگناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوی عمومی که در آن کلیه تضمینهای لازم برای دفاع او تامین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز گردد".

در ادیان و بویژه دین اسلام وضع طور دیگری است همه انسانها بالقوه گناهکارند مگر اینکه عدم تقصیر خویش را با ثبات برسانند. همه زنان فواحش محسوب می‌شوند، همه مردان گمراهند و همه مردم صغیرند و باید ولی فقیه رهبری آنها را بعهده گیرد.

انقلاب کبیر فرانسه باین اراجیف دینی خاتمه داد و دست کثیف کلیسای کاتولیک را از جان و مال و ناموس مردم برید. اصل برائت که انسان را در مرکز توجه خود قرار می‌داد و حیثیت انسانی را ارج می‌گذاشت بعنوان یک اصل عمومی و بدیهی پذیرفته شد.

این اصل که تا دیروز در ممالک سرمایه‌داری صادق بود از ۱۱ سپتامبر و به بهانه ۱۱ سپتامبر مورد تردید قرار گرفت.

نخست ممالک سرمایه‌داری حیطه اختیارات پلیس و پلیس سیاسی را افزایش دادند. اگر تا دیروز اصل بر برائت بود و نمی‌شد مزاحم کسی شد و بدون مدرک

ادامه در صفحه ۲

مرگ جمهوری اسلامی ولی نجات سرمایه‌داری

اعتراض و دشنام و بدون ترس از زندان و شکنجه و اعدام به این رژیم بودند و در عرصه خیابان حتی در حمایت از جوانان، متعرض عوامل فشار این رژیم می‌شدند که منجر به درگیری می‌گردید. اینها و مسایل نظایر آن که فضای اجتماعی را به نفع تغییر، تغییر داده بود بخشی از حاکمیت را به فکر چاره انداخت. آنها حس می‌کردند اکنون این هواداران رژیم جمهوری اسلامی هستند که می‌باید در بحثها و جدلها شرط احتیاط را از دست ندهند. آنها حس می‌کردند که رژیم منفور است و خواهان آن بودند که رنگ و روغنی به آن بزنند. گرچه آنها "اصلاحات" را نخست با مهره "لیبرال" رفسنجانی بازی کردند و می‌خواستند تحت این شگرد سیاسی کارآمد که "اگر رفسنجانی روی کار

ادامه در صفحه ۱۰

کاشکی نبودم!

در اروپا بعلت حرص سود سرمایه‌داران که از لاشه‌های حیوانات آرد بیزی تغذیه حیوانات زنده تولید می‌کردند، جنون گاوی را رواج دادند که به سلاخی ده‌ها هزار گاو منجر شد. تغذیه آرد حیوانی مر مشاء بیماری جنون گاوی بود که می‌تواند به انسان نیز سرایت کند. سپس بیماری زخم سیاه در میان حیوانات رواج یافت و متعاقب آن محصولاتی که با یاری علم ژنتیک تولید شده بودند و بر اساس تحقیقات پاره‌ای از دانشمندان برای سلامتی انسان مضرند و می‌توانند تعادل محیط زیست را برهم زنند مورد بررسی و اعتراض قرار گرفتند. این وقایع که با نگرانی و نارضایتی مردم رویرو بود و به اعتراضات آنها در

ادامه در صفحه ۵

حامیان امپریالیسم آمریکا

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که عراق به قطعنامه‌های شورای امنیت و سازمان ملل متحد تن نمی‌دهد و آنها را زیر پا می‌گذارد.

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که رژیم عراق حامی تروریسم است و چون با ما نیست پس برعاست. آیا با این استدلالات ارزان قیمت می‌توان تجاوز نظامی بیک کشور مستقل و یا از بین بردن شرایط مادی هستی یک ملت را توجیه کرد؟

نوکران و حیره‌خواران امپریالیسم آمریکا باین پرسش پاسخ مثبت می‌دهند.

دولت عراق بارها اعلام کرده است که حاضر است بازرسان بین‌المللی را به داخل خاکش بپذیرد تا با نتایج تحقیق و بررسی خویش اتهامات پوچ امپریالیسم آمریکا را بی‌اعتبار کند. مشروط بر اینکه این بازرسان عمال سازمان جاسوسی "سیا" مانند دوره قبل نباشند و حقیقتاً بازرسان مراجع بین‌المللی و کارشناسان سازمان ملل متحد باشند.

ادامه در صفحه ۴

اخیراً اکبر گنجی یکی از چهره‌های برجسته جناح موسوم به اصلاح طلب بیانیتهای منتشر کرده است که در میان اپوزیسیون خارج از کشور واکنشهای گوناگونی را از مثبت و منفی برانگیخت. ما با توجه به آن بخشی از بیانیته که بدست ما رسیده است نظر خویش را در باره آن بیان می‌کنیم.

اکبر گنجی در کنار سعید حجاریان یکی از توریستهای رژیم جمهوری اسلامی بوده است. وی نیز مانند سعید حجاریان در همان زمان که پاسدار بود و با نیروهای امنیتی همکاری می‌کرد در خدمت استحکام این رژیم جنایتکار کوشید. در ارزیابی از کارنامه اکبر گنجی نمی‌توان بخشی از گذشته وی را نادیده گرفت و تحلیل را غیر واقعینانه و به صورت دلخواهی و تبرئه‌جویانه انجام داد.

سروش، حجاریان، گنجی، عبدی، سازگارا، شمس الراعظین، آغاچری و نظایر آنها گرچه با فواصل زمانی متفاوتی خود را به عرصه جبهه اصلاح طلبی کشاندند ولی با اطمینان می‌توان گفت که بخش دوراندیش روشنفکران حاکمیت اسلامی را تشکیل می‌دادند.

آنها با شم طبقاتی خود درک کردند که موج عظیم مبارزه مردمی که جانشان از دست رژیم نکبتبار اسلامی به جان آمده است در راه است.

مردم ایران خواهان تغییر بودند و نمی‌توانستند و نمی‌خواستند این هیولای قرون گذشته را که چون بختکی بر روی جامعه ایران افتاده بود تحمل کنند. این نارضایتی عمومی را قبل از انتخاب خاتمی شما می‌توانستید در سر هر کوی برزنی ببینید و حس کنید. در صفهای طویل تامین آذوقه، در ادارات دولتی، در دانشگاهها، در مدارس، در کارخانجات مردم در حال

گفتگوهای موافق و مخالف بر سر سیاست امپریالیسم آمریکا در حمله به عراق در رسانه‌های گروهی، سازمانها، احزاب جای ویژه‌ای را اشغال کرده است.

امپریالیسم آمریکا در توجیه تجاوز آشکار و جنایتکارانه خویش به کشور مستقل عراق دلایل سخروهای را ارائه می‌دهد که فقط برای پرده پوشی نیات شوم این امپریالیسم است.

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که عراق در پی ساختن بمب اتمی است.

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که عراق در پی تولید سلاحهای میکروبی و شیمیائی است.

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که عراق در پی تولید موشکهای دوربرد است.

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که رژیم عراق رژیمی جنایتکار بوده و مردم عراق شایستگی این حکومت نامشروع و مرکوبگر را ندارند.

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که رژیم عراق رژیمی متجاوز و خطرناک برای صلح جهانی است.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

سیاست چماق...

وی را دستگیر کرد و بزندان انداخت و حتی محاکمه کرد، حال می شد تنها به صرف سوءظن کسی را دستگیر کرد، مورد بازجویی قرار داد و بزندان انداخت تا بیگناهی وی ثابت شود. حالا می شد در بانکهای اطلاعاتی در مورد افراد اطلاعات جمع کرد و در موقع مقتضی از آن بر خلاف قانون استفاده کرد. این تفاوت ظاهراً ناچیز همان تفاوت بزرگ میان استبداد و احترام به حقوق دموکراتیک مردم است. مخدوش شدن این مرز راه را برای روی کار آمدن فاشیستها باز می گذارد. و در گذشته نیز باز گذشته است. سرمایه داری این استبداد روشن را با تئوری امنیت برتر از آزادی است توجیه می کند. دقیقاً همان حرفی که دیکتاتورهای جهان که مورد حمایت امپریالیستها بودند از ممالک خود "جزایر ثبات" ساخته و امنیت منافع امپریالیستها را حفظ می نمودند و دیکتاتوری و استبداد خویش را با حفظ امنیت توجیه می کردند.

این اصل که تا کنون در عرصه سیاست داخلی اعمال می شد امروز بعرضه سیاست خارجی نیز تکامل پیدا کرده است و امپریالیسم آمریکا برای نخستین بار آنرا طرح می کند. وی خود را محق می داند که صرفاً بر اساس شک و تردید و یا خطر احتمالی و یا سوءظن محض که حس ششمش به وی خیر داده بر علیه ممالک دیگر به عملیات نظامی دست زند.

پنذیرش این اصل از جانب سازمان ملل متحد و یا سایر دول، این امکان را به امپریالیسم آمریکا می دهد که برای همه مردم و ممالک جهان تعیین تکلیف کند و آنها را بر اساس احتمالات و شک و تردیدهای واقعی و یا فرضی و خود ساخته مورد حمله و هجوم قرار دهد.

امپریالیسم آمریکا می تواند از احتمال توانائی ایران در آینده دور در ساختن موشکهای دوربرد و استفاده از آنها برای حمل کلاهکهای اتمی در آینده دورتر نتیجه بگیرد که این کشور قادر است آمریکا را از فاصله ۶۰۰۰ کیلومتری در آینده دور به خطر انداخته و آنرا بهانه ای برای حمله بایران و یا هر کشور نظیر دیگر بنماید. آنها می توانند در مقابل پرسش هر مخبر جوری ابلهانه مدعی شوند ایران و یا ممالکی که با ما نیستند حتماً بر ما هستند و تقویت تسلیحات آنها بر علیه ما می باشد و منطق ما حکم می کند که برای "حفظ صلح جهانی" و "پیشگیری از نابودی انسانها" از هم اکنون این سرچشمه خطر را در نطفه خشک کرد. خطر تهدید یک واژه کشدار است که به تفسیر امپریالیسم آمریکا وابسته است. اینکه امروز پاکستان موشکهای میان برد خود را با موفقیت آزمایش کرده است تهدیدی برای آینده دور نیست به امپریالیست آمریکا محسوب نمی شود، زیرا که پاکستان اسلامی متحد آمریکای "متمدن" است. باید پرسید که این چه کسی است که باید از طرف مقابل برسد؟ آیا این ایران است

که باید از خطر بالفعل و حی و حاضر تهدید آمریکا بترسد و یا آمریکا است که باید از تسلیحات "عظیم" و اقتصاد "قدرتمند" و "اندیشمندان و استراتژیستهای" آخوند ایران بترسد. این عراق و کره شمالی هستند که باید در زیر تهدیدات آمریکا نفس بکشند یا حضور آنها موجودیت امپریالیسم آمریکا را در آینده بخاطر می اندازد؟ جواب چنین پرسشهایی برای هر عقل متعارف اگر رنگی به کفش نداشته و جیره موجب بگیر آمریکا نباشد مانند روز روشن است.

این عملیات تجاوزکارانه و توجیحات حقوقی بی سر و ته را امپریالیسم آمریکا بنام حق دفاع از خود جا می زند.

اگر امپریالیسم برای توجیه تجاوز و توسعه طلبی و استعمار ملل تا کنون به حربه هائی نظیر "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" برای "تعیین سرنوشت ملتها" دست می زد و سپس این نظریه و ابزار فشار نظری را با تئوری "اجراء و احترام به حقوق بشر مرزی نمی شناسد" تکامل داد و باین بهانه تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورهای را که مورد پسند آمریکا نبودند مورد تهدید قرار داد (تجربه یوگلاوی-توفان) امروز این حربه های زنگارسته و رنگ باخته قدیمی با استراتژی "عملیات پیشگیرانه" تکمیل شده است. واضح است که ممالک کوچک و نه تنها ممالک کوچک حتی همه ممالک جهان قادر نیستند این نظریه آمریکا را در خدمت منافع شونیشی خویش اگر در مفایرت با سیاست آمریکا باشد به پیش برند. یعنی تنها یک ابرقدرت است که می خواهد و می تواند با تکیه باین نظریه به کلاتر و ژاندارم جهان بدل شود. آنها "عملیات پیشگیرانه" را منتج از "حق دفاع از خود" می دانند. آنها امر دفاع از خود را به واژه های پوچ بدل ساخته اند زیرا کشور قطر، بحرین، کره شمالی، کوبا و نظایر آنها هرگز نمی توانند خطری بالقوه چه برسد بالفعل برای آمریکا به حساب آیند، در حالیکه امپریالیسم آمریکا برای همه ممالک و مردم جهان خطر بالفعل است.

در بند ۵۱ منشور سازمان ملل متحد بخشی در مورد حق دفاع از خود بیان شده است تا امکان خودسری و قلدری را به حداقل برساند. در این بند می آید: "این منشور در موردیکه علیه یکی از اعضای سازمان ملل تجاوزی ملحاحه صورت گرفته باشد، تا شورای امنیت که برای پاسداری از صلح جهانی و امنیت بین المللی اقدامات مقتضی را انجام نداده باشد، بهیچوجه حق طبیعی دفاع از خود فردی و یا جمعی را نفی نمی کند." در اینجا نخست سخن بر سر تجاوز ملحاحه کشوری به یکی از اعضای سازمان ملل متحد است. آیا عراق به آمریکا تجاوز ملحاحه کرده است؟

دو دیگر اینکه این "حق طبیعی" دفاع از خود تا زمانی اعتبار دارد که شورای امنیت در جهت صلح و امنیت

جهانی به اقدامات مقتضی دست نزده باشد. اگر این اقدامات انجام گرفت دیگر از "حق طبیعی" دفاع از خود نمی شود سخن گفت و جنگ ملحاحه را ادامه داد و راه قدس را از کربلا پیمود. منشور سازمان ملل متحد برای این "حق دفاع از خود" حدودی قایل شده است. ادعای دروغین رئیس جمهور آمریکا که از حق دفاع از خود در مقابل تهدیدات "ممالک شور" سخن می راند ادعای یشرمانه و عوامفریبانه محض است.

رئیس جمهور آمریکا بجای "تجاوز ملحاحه" مقوله "خطر بالقوه" را قرار داده است و منشور ملل متحد را که به امضای اعضای آن رسیده و شرط بقا این سازمان جهانی است و حیثانه بزرگوار دارد است. وی می خواهد حتی ممالکی را هم که "تروریسم" را حمایت می کنند طعمه بمب افکنها و موشکها و آزمایشگاه سلاحهای جنگی خود گرداند. امپریالیسم آمریکا "حق دفاع از خود" را باین نحو تعبیر می کند که "هرکس با ما نیست بر ماست" و لذا خطر بالقوه ای برای آمریکا محسوب می گردد و باید وی را سرچایش نشاند. از اینجاست که تئوری "عملیات پیشگیرانه" ساخته می گردد. امپریالیسم آمریکا این حق را بخود می دهد که اصل تساوی حقوق ملل را بزیر پا بگذارد و برای امپریالیسم آمریکا حق ویژه ای در جهان قایل گردد.

آیا این سیاست جنایتکارانه برای جهان امنیت بوجود می آورد؟ هرگز! مگر جنایات آرل شارون در اسرائیل در سرکوب و کشتار جمعی مردم فلسطین برای صهیونیستهای اسرائیلی امنیت ایجاد کرده است؟

واقعیت این است که سیاستهای تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا دنیای نا امن و خطرناکی را بوجود آورده است که تمام ممالک جهان را به آن مستی می راند که در پنهان در پی تقویت قوای تسلیحاتی خود باشند. آزمایشگاههای سلاحهای میکروبی سازند، در پی کسب فن آوری برای تولید سلاحهای اتمی و موشکهای قاره یما برآیند و این اقدامات خویش را به مصداق این گفته توجیه کنند که:

رو قوی شو اگر راحت جهان طلبی
که در نظام طبیعت ضعیف پایمال است.

سیاست امپریالیسم آمریکا دنیا را به مستی هول می دهد که دقیقاً همه در پی تدارک سلاحهای کشتارهای جمعی باشند و این اقدام را با تئوری "حق حیات و حق دفاع از خود" و آنهام بهر وسیله را توجیه کنند. زیرا اگر این حق برای آمریکا "طبیعی" است مسلماً برای همه ملل جهان به مراتب طبیعیتر است.

ماهیت این تئوریهای امپریالیستی کتمان سبادت طلبی، توسعه طلبی، جهانگشائی، تقسیم کردن جهان، توسعه و تعیین مناطق نفوذ ادامه در صفحه ۳

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

سیاست چماق... امپریالیسم متفوق آمریکا می‌باشد. آن‌ها به یک سفید از شورای امنیت سازمان ملل نیاز دارند تا با تکیه بر نظر این مجمع زمینه حمله را بفرهنگش بکشوری که خواستند و آنهم برای همیشه، فراهم آورند. امپریالیسم آمریکا حتی زحمت این را بخود نیز نمی‌دهد که منتظر تصمیم شورای امنیت باشد. آنها می‌گویند ما موافق جلب نظر مجمع و تصویب قطعنامه‌ای بنفع نیت خود هستیم تا توجیه حقوقی حمله به عراق فراهم آید ولی صرفنظر از نتیجه بحث و تصمیم شورای امنیت ما به عراق حمله خواهیم کرد. یعنی این شورای امنیت است که باید یا ما همصدا شود به حرف ما گوش کند. یعنی اینکه ما تنها سازمان مللی را برسیت می‌شناسیم که گوش به فرمان ما باشد، نوکر ما باشد. یعنی اینکه ما برای تصمیمات سایر ملل در این خانواده جهانی که باید ظاهراً منع صلح طلبی باشد پشیزی ارزش قابل نیستیم. آیا چنین شعبان بی‌مخی آزادیخواه و دموکرات است و هدفش برای تجاوز به کشورهای واقعاً رهائی مردم آن کشورها و به ارمغان آوردن آسایش، رفاه، امنیت، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی برای آنها است؟

آنها کشورهای شورای امنیت را زیر فشار قرار می‌دهند. می‌خواهند روسیه را راضی کنند که به آنها بیوندد و بوی وعده می‌دهند خسارت اقتصادی وارده به آنها را از نفت عراق تامین کنند. جمهوری خلق چین را با حملات نظامی تهدید کرده‌اند، فرانسه را به زیر فشار گذارده‌اند تا همه بریز همیز آمریکا روند.

آنها در مقابل این پرسش برحق که مدارک و اسناد آنها کجا هستند که گناهکاری عراق را به اثبات برسانند (بگذریم از اینکه صرف تولید سلاحهای کشتار جمعی توسط اکثریت ممالک غرب و شرق اروپا، ژاپن، روسیه، آمریکا، کانادا، استرالیا و... دارا بودن توانانهای لازم برای ساختن این سلاحها دلیل زیر پا گذاردن قوانین و موازین برسمیت شناخته بین‌المللی نمی‌شود-توفان) دلالی از طرف امپریالیسم آمریکا ارائه داده نمی‌شود. آخرین دلیل آنها این است که وقتی بمب اتمی عراق بر سر کشور مفروضی منفجر شد ابر اتمی را همه می‌بینند و آن زمان دیگر برای حمله به عراق دیر شده است. آنها به تبلیغات جنگ طلبانه خود چاشنی "دفاع از مردم عراق" را نیز افزوده‌اند.

آنها بیکیاره دلشان برای مردم عراق می‌سوزد که جانشان از ستم صدام به لب رسیده و باید جان آنها را از دست این رژیم جنایتکار نجات داد. تو گویی این تحریمات اقتصادی آمریکا و اروپا نیست که روزانه هزاران کودک عراقی را به گورستان می‌فرستد. این استدلالات مضحک برای پرده پوشی تجاوز و تهاجم و اسارت مردم جهان حقیقتاً بی‌شرمانه است.

رئیس جمهور آمریکا می‌گوید که حتی اگر سلاحهای

کشتار جمعی هم در کار نباشد مسئله سرنگونی صدام که هنوز طرح است.

یکی از اعضاء سازمان ملل متحد می‌خواهد برای مردم سراسر جهان تعیین تکلیف کند که چه رژیمی را بر سر کار آورند. آئینده مورد نظر آمریکا نیست پس باید برود و بجایش پینوشه بیاید، مصداق باید سرنگون شود و بجایش شاه بیاید، سوکارتو باید سرنگون شود و قدرت را به سوهارتو واگذار کند و امروز نیز صدام باید برود و احمد چلبی عامل آمریکا یا سلطنت طلبان قرون وسطائی و خون آشام سابق در عراق بر سر کار آید.

آمریکا خواهان اجرای قانون جنگل است. سیاست چماق بزرگ سیاست پیشرفته امپریالیسم آمریکاست که می‌خواهد یکه تاز میدان باشد. اتفاقاً در همین رابطه بود که طه یاسین رمضان معاون رئیس جمهور عراق به طعنه پیشنهاد کرد که مسئله را "با یک دولت شخصی دو نفره بین یوش و صدام حل کنند. کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد نیز می‌تواند نقش قاضی را بعهده گیرد."

در اینجا سخن بر سر تعیین ماهیت صدام حسین نیست سخن بر سر اصولی است که امپریالیسم یا بی‌شرمی بزرگ پا می‌گذارد و به آن نیز مباحات می‌کند. باید جلوی این توحش امپریالیستی را که زیر نام استقرار "تمدن" پنهان شده است گرفت و در مقابل آن مقاومت کرد. شتری که امروز در خانه کشور عراق خوابیده فردا در خانه هر کشور کوچکی که ترانائی دفاع از خود را نداشته باشد می‌خوابد و آنقدر باید فشار و شانناژ امپریالیسم را تحمل کند تا راضی شود منابع طبیعی خود و مواد اولیه و بازار فروشش را در اختیار امپریالیسم آمریکا قرار دهد. مقاومت در مقابل امپریالیسم آمریکا مقاومت در مقابل یک راهزنی جهانی است.

امپریالیسم آمریکا عطش نفت دارد و می‌خواهد بر چاههای نفت منطقه دست بیاید. عراق یکی از اهداف مرحله‌ای این استراتژی جدید امپریالیسم آمریکاست. و مسلماً کار به عراق پایان نمی‌پذیرد. امپریالیسم آمریکا همانگونه که نه برای مردم کویت، عربستان سعودی، مراکش و اردن و نه برای مردم افغانستان "تمدن" به ارمغان آورده است برای مردم عراق نیز جز فقر بدبختی و اسارت ارمغان دیگری ندارد. مبارزه دموکراتیک هیچگاه از مبارزه بر علیه امپریالیسم جدا نیست. و در مبارزه برای دموکراسی نباید این جنبه آنرا را نادیده گرفت که فاجعه آمیز است. افسارگیختگی امپریالیسم آمریکا بار دیگر صحت نظریات لنین و لنینیستها را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که امپریالیسم مظهر ارتجاع انحصاری جهان است و باید وی را با بیخ توده‌های مردم در سراسر جهان از پای در آورد. هم اکنون میلیونها مردم جهان در اعتراض به جنگ

تحمیلی به عراق، به خیابانها آمده‌اند و به افشاء چهره امپریالیسم آمریکا مشغولند، بر همه رفقای حزبی است که در این مبارزه شرکت کنند و ستم و سوی مبارزه ضد امپریالیستی را تقویت نمایند و مانع شوند که تروتسکیستها و عمال دشمن، مبارزه علیه امپریالیسم را به مبارزه علیه یک نظام سرمایه‌داری متعارف تنزل دهند. مبارزه با هواداران ایالات متحده آمریکا که چهره‌های "چپ" و راست دارند و ماهیت خود را در حمایت از تجاوز امپریالیسم آمریکا به افغانستان نشان دادند زمانش فرا رسیده است. زیرا شیفته پرگوئیهای بی‌محتوی و عوامفریبانه آنها در مقابله با واقعیت سخت ماهیت امپریالیستی ایالات متحده آمریکا در این مبارزات مشخص در هم شکسته می‌شود. تجاوز امپریالیسم آمریکا هم به عراق و هم به افغانستان محکوم است. توجیه تقسیم تجاوز و توسعه طلبی امپریالیسم به تمدنانه و غیر تمدنانه زبان استعمار است.

توسعه طلبی امپریالیسم از ماهیت جهانگشائی و تحت انقیاد گرفتن کشورهای و ملتها بر می‌خیزد و نه اینکه گویا امپریالیسم خود را باین سرگرم کرده است که "تمدن" را در جهان تقسیم کند. و سهم افغانستان در این بذل و بخشش حاتم طائی وار امپریالیسم آمریکا تمدن است و سهم عراق "تمدن". باید دست تجاوزکاران آمریکائی از یوگسلاوی، افغانستان و عراق کوتاه باشد. این شعار فقط ماهیت امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا را به بهترین وجهی نشان می‌دهد. تقلیل شعار مبارزه ضد امپریالیستی به دعوا و مرافعه بین دو گردن کلفت "تمدن" و "اسلامیت" همصدائی با متجاوز و دفاع از امپریالیسم و صهیونیسم است.

ولایت فقیه "متمدن" ...

آنرا خوب می‌دانند.

این سیاست جدید، جدید در نوع بیان آن، به انفراد این امپریالیست در جهان منجر شده است و حتی صدای امپریالیستهای کوچکتر جهان را که در رقابت با وی هستند و می‌خواهند خود را از یوغ بردگی امپریالیسم آمریکا رها کنند، نیز که آنرا تهدیدی برای خود تلقی می‌کنند در آورده است.

خوب است که شیفتگان امپریالیسم آمریکا در ایران در باره این همه جنایت، قلدری، نقض حقوق بشر، نقض موازین برسمیت شناخته شده جهانی اظهار نظر کنند و چهره‌های خود را از انتظار مردم پنهان نکنند.

ما بارها گفته و باز می‌گوئیم که امپریالیسم آمریکا دشمن شماره یک بشریت است و هنوز بزرگترین و قدرتمندترین امپریالیست جهان است. آزادی قطعی بشریت در نابودی این امپریالیسم و متحدینش است.

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

حامیان امپریالیسم... ولی آمریکا پای خود را در یک کفش کرده که فقط قبول ورود بازرسان بین‌المللی به خاک عراق کافی نیست رژیم صدام حسین باید سرنگون شود. به سخن دیگر برای آمریکا استدلالات عوام‌فریبانه خودش نیز که ما آنها را در قبل بر شمریم اعتباری ندارد و صرفنظر از اینکه نتایج این بررسیها و انتشار علنی آن چه باشد، صرفنظر از اینکه روشن شود آیا رژیم عراق در پی تولید سلاحهای کشتار جمعی است یا خیر، صرفنظر از اینکه معلوم شود که این رژیم مانند بار گذشته در پی کتمان حقایق است، این رژیم باید برود و به جای آن یک "گروای عرب تبار" بر سر کار آید که منافع امپریالیسم را در منطقه حفظ کند.

عمال امپریالیسم آمریکا نیز برای امپریالیسم آمریکا دست می‌زنند و می‌گویند این اقدام گریچه منجر به کشته شدن تعداد زیادی از انسانهای بیگناه و ویرانی شرایط مادی هستی مردم عراق می‌شود ولی صدام حسین بعنوان یک رژیم خودکامه و نامشروع نیز به ویرانی کشور مشغول است و انسانهای بیگناه را می‌کشد و با این منطق حسابگرانه که "این انسانها به آن انسانها در، آن ویرانی به این ویرانی در، می‌افزایند امپریالیسم آمریکا همانطور که در افغانستان عمل کرد یک فرصت تاریخی در اختیار مردم عراق قرار می‌دهد تا پس از دفن قربانیان به ترمیم کشور پرداخته و راه ترقی و تعالی را در زیر توجهات انساندوستانه امپریالیسم آمریکا بیمایند (مراجعه کنید به مقالات عدیده کیهان لندن - توفان).

در دنیای امروز ممالک زیر دارای قدرت اتمی اند و سلاحهای کشتار جمعی تولید کرده‌اند: آمریکا، روسیه، فرانسه، انگلستان، اسرائیل، چین، هندوستان، پاکستان.

کلیه ممالک صنعتی جهان از جمله آلمان، اتریش، هلند، دانمارک، سوئد، نروژ، ایتالیا، دانمارک، اسپانیا، بلژیک، جمهوری چک، لهستان، استرالیا، کانادا، ژاپن، برزیل و... نیز قادرند در اسرع وقت به تولید بمب اتمی با داشتن فن‌آوری آن دست یابند.

امپریالیسم آمریکا خود تنها کشوری است که بمب اتمی را پس از روشن شدن سرنوشت جنگ جهانی دوم و آمادگی تسلیم شدن ژاپن برای انتقام از بهاران پایگاه آمریکائی "پارل هابر" در فلیپین توسط ژاپنها دو بار بکار برده است. صدها هزار انسان بیگناه را به قتل رسانده است.

امپریالیسم آمریکا تنها کشوری است که سلاحهای کشتار جمعی با اورانیوم رقیق شده تولید کرده که آنها را در جنگ با عراق و یوگسلاوی بکار گرفته است و از این طریق از شر رباله‌های اتمی خویش خلاص شده است و سرزمین این مناطق را برای میلیونها انسانی که قصد دارند در آینده در آن زندگی کنند، آلوده ساخته

است.

امپریالیسم آمریکا تنها کشوری است که به ساختن بمبهای نوترونی که فقط موجودات زنده را می‌کشد دست زده است.

امپریالیسم آمریکا تنها کشوریست که اجازه نمی‌دهد بازرسان بین‌المللی از تاسیسات اتمی وی بازدید کنند. چنین کشوری چگونه بخود حق می‌دهد از رژیم عراق تقاضاهای بی‌جا بکند. رطب خورده منع رطب چون کند.

امپریالیسم آمریکا از جمله کشورهاییست که به تولید سلاحهای کشتار جمعی میکروبی و شیمیایی و تکامل آنها اقدام می‌کند و مانع بازرسی این صنایع از جانب مراجع صالح بین‌المللی است. آنها پس از فروپاشیدن امپراطوری روسیه شوروی حتی کارشناسان روسی را به آمریکا برده‌اند تا با کمک آنها این صنایع خویش را تکامل دهند و به باکتری و میکروبهائی دست یافته‌اند که در مقابل داروهای متعارف مصونیت کافی دارند و با مقدار کمی از آنها می‌توانند بشریت را نابود کنند. آنها حاضر نشدند بزیمر قرارداد منع تولید سلاحهای میکروبی و شیمیایی امضاء بگذارند.

امپریالیسم آمریکا تنها کشوری است که در آن با رضایت ضمنی و یا بدون این رضایت باندھائی قادر شده‌اند باکتری سیاه زخم را پس از ۱۱ سپتامبر پخش کنند که بر اساس آخرین بررسیهای کارشناسانه از آزمایشگاههای نظامی خود آمریکا سر در می‌آورد و توزیع و پخش آن برای ایجاد فضای خفقان مورد نظر در برهه‌ای از زمان ضرورت داشت و امروز کسی دیگر از آن سخنی هم به میان نمی‌آورد.

چگونه چنین کشوری بخود حق می‌دهد برای دیگران تعیین تکلیف کند.

تولید سلاحهای میکروبی به قیمت نازل و براحتی توسط هر کشور صنعتی ممکن است. این سلاحها را می‌توان در آزمایشگاههای کوچک نیز تولید کرد. هر کشوری که صنایع پتروشیمی داشته باشد قادر به تولید چنین سلاحهایی است. چگونه امپریالیسم آمریکا بخود اجازه می‌دهد تعیین کند که کدام کشور مجاز به داشتن کدام نوع از صنایع هست یا نیست.

امپریالیسم آمریکا، آلمان، فرانسه، اتریش، انگلستان و... از جمله کشورهایی بودند که تولید سلاحهای کشتار جمعی از جمله گازهای سمی را به عراق یاد دادند و برایشان تولید کردند و بر استفاده از آن نظارت کردند تا بر سر سرایان ایرانی و مردم عراق بیافکند و در هیچ مرجع بین‌المللی نیز حاضر نشدند این کشور را محکوم کنند و حتی در رسانه‌های خبری خویش استفاده از گازهای سمی در جنگ خلیج فارس را بدروغ به جمهوری اسلامی هم نسبت می‌دادند و می‌گفتند طرفین گازهای سمی بکار می‌برند تا آنچه را که مانند روز روشن بود پوشانند و افکار عمومی خود را تسکین

دهند تا بر جنایاتی که خود شرکت داشتند پرده ساتری بیافکنند. آرزو این سلاحهای کشتار جمعی خطری برای صلح جهانی نبود، چرا نبود؟ زیرا ایرانی و کرد و عرب را می‌کشد.

امپریالیسم آمریکا می‌گوید که رژیم عراق در پی تولید موشک است. و این امر برای صلح جهانی خطرناک است. اگر کشوری پیدا شود که حق دارد از دست موشکهای عراقی شکوه کند این کشور ما ایران است و نه آمریکا زیرا این متخصصین آلمانی، روسی و آمریکائی بودند که در جنگ خلیج فارس بر تولید موشکهای عراقی چشم بستند و استفاده از آنرا برای ممانعت از حمله ایران و تسلیم ایران در مقابل عراق با رضایت پذیرفتند و حتی پوزش صدام را از اینکه یکی از موشکهای ساخت فرانسه وی در مسیر غلط به رزمناو آمریکائی اصابت کرده بود پذیرفتند و صدایشان نیز در نیامد.

مگر موشکهای همین آمریکائیها نبود که سرزمین عراق را با خاک یکسان کرده، تاسیسات غیر نظامی دولت یوگسلاوی از قبیل کارخانه‌ها، تاسیسات رادیو تلویزیون، پلها، آثار و ابنیه‌های تاریخی را نابود کرد، هواپیمای مسافربری ایران را سرنگون ساخت و بیش از سیصد نفر از همیهان ما را به قتل رسانید. مگر همین موشکها نیستند که در افغانستان ویران می‌کنند تا "تجدد" را بیاورند و "فرصتهای تاریخی" در اختیار مردم افغانستان بگذارند؟ مگر نابودی اهداف غیر نظامی جنایت جنگی نیست؟

گفته می‌شود که رژیم صدام متجاوز است و به کشورهای همسایه خود تجاوز کرده است و حتی جرج دلبو بوش بیکاره در سخنرانش در مجمع عمومی سازمان ملل یاد آورد که تجاوز عراق به ایران و کویت را محکوم کند و از خطر رژیم صدام برای صلح جهانی سخن گوید. حال آنکه خطر صدام حسین صلح جهانی را تهدید نمی‌کرد و نمی‌کند، این موجودیت امپریالیسم است که صلح جهانی را تهدید می‌کند. خطر صدام حداکثر تمامیت ارضی ایران را در منطقه تهدید می‌کرد و جاههای نفت کویت را که مورد علاقه آمریکا است به خطر انداخته بود. این "دلسوزی" آمریکای "صلح طلب" خنده‌آور، و تهوع آور است. جنایتکاران و سفاکان جنگ طلب در حالی که خون از دستشان می‌ریزد فریاد صلحجویی سر داده‌اند تا جنگ دیگری برپا کنند.

پرش این است که مگر دولت ترکیه کشور قبرس را اشغال نکرده است؟ مگر کشور ترکیه به عراق تجاوز نکرده است؟ مگر آمریکا به کوبا، گرانادا، پاناما، جمهوری دومینیکن، ویتنام، کامبوج، لائوس، کره، لیبی، لبنان و... تجاوز نکرده است؟ مگر آمریکا در امور داخلی ایران، اندونزی، شیلی، آرژانتین، مکزیک، گواتمالا، بولیوی، کلمبیا، ... ادامه در صفحه ۹

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

می‌کند رشته‌های معینی از تولید صنعتی را که در خدمت این اهداف قرار دارد تقویت خواهد کرد. امپریالیستها از جمله تلاش می‌کنند خود را از شر گوشتهای فاسد از طریق ارسال آنها به ممالک تحت سلطه خلاص کنند.

نشریات ایران خبر می‌دهند که سازمانهای دولتی ۸۰۰ تن گوشت از مصرف خارج شده را به ایران وارد کرده‌اند و این گوشتها از هرمزگان تا مازندران یعنی در سراسر ایران پخش شده است. این گوشت وارداتی آورده به انگل "سارکویس" است که موجب مسمومیت شدید در مفاصل می‌گردد. علاوه بر این ۲۰۰ تن گوشت فاسد هندی نیز بنا بر گفته آقای هوشنگ دانشمند دبیر انجمن صنایع گوشتی بایران وارد شده است. از قراری که می‌گویند کار کار قاچاقچیان است و به جمهوری مظهر اسلامی ربطی ندارد.

مشتی سرمایه‌دار بی وجدان برای کسب درآمدهای کلان جان اهالی میهنشان را به خطر می‌اندازند.

در اوایل انقلاب رژیم جمهوری اسلامی به رهبری بت اعظم امام خمینی از ترس اینکه خدائی نکرده مردم ایران گوشتهای بدون ذبح اسلامی تناول کنند و به جهنم بروند چندین شیخ الاسلام به ممالک واردکننده گوشت بایران اعزام داشتند تا بر چگونگی ذبح گاو و گوسفندها در آن ممالک از جمله آرژانتین نظارت کنند تا زیانمان لال گوشت نجس وارد ایران نشود. الحمدلله حضرت آیت الله خمینی بت اعظم جمهوری اسلامی در قبر به آرزوی خویش رسید و اکنون شاهد آن است که گوشتها حلال اسلامی چگونه با نظارت آیات عظام و ائمه اظهار بصورت حلال وارد ایران می‌شوند و جای نگرانی از بابت ذبح اسلامی آنها در میان نیست. انگل "سارکویس" نیز همانگونه که از نام بدش پیداست ربطی به اسلام ندارد. مهم آن است که این گوشتها حلال است و از نظر اسلام عزیز قابل تناول.

این شاه کار و یا اسلام‌کار جدید نشان می‌دهد که همه ممالک جهان، جمهوری مظهر اسلامی را زبله دان خوش می‌دانند و برای رفع آلودگی از محیط خویش مواد آورده و فاسد خود را برای جمهوری اسلامی می‌فرستند. ننگ بر این رژیم سرمایه‌داری که برای کلاهبرداری و کسب سود به چه جنایاتی که تن در نمی‌دهد.

ولی هدف ما از نگارش این مقاله تحلیل مسایل بالا نیست بلکه درج خاطره‌ای است که بدست ما رسیده است که برخورد به همین وضعیت را در ایران یعنی در جمهوری عزیز اسلامی نشان می‌دهد و تکرار مکررات است و ذکر آنرا از زبان نگارنده به اطلاع خوانندگان توفان می‌رسانیم.

امروز رستم سه کیلوکره از فروشگاه فرهنگیان خریدم. بعد از سی سال خدمت ... ادامه در صفحه ۶

استعمال واژه نامأنوس سیاسی "خشونت" بجای "قهر" انقلابی طبقاتی" راه غلطی را به مردم ایران نشان می‌دهد که معنی دیگری جز بخواب کردن آنها ندارد. وی می‌خواهد که حرکت موج اعتراضی مردم را به مسیرهای گمراه کهنه حفظ نظام بهره‌کشانه سرمایه‌داری بکشاند. وی مردم را کت بسته تحویل آدمخواران رژیم جمهوری اسلامی می‌دهد تا بدون آمادگی روحی و آموزش از قبل برای چنان روزی که حتماً فر می‌رسد خون پاکشان بر سنگفرشهای خیابانها جاری شود. وی امکان و فرصتهای و روشهای گوناگون مبارزه مردم را از هم اکنون محذوم می‌کند و امکان مانور مردم را از بین می‌برد. یک رهبر جنگی هرگز نمی‌تواند اگر در فکر آن است که مردم کمترین قربانی را بدهند بیک شیوه از مبارزه بسنده کند. آمادگی مبارزه قهرآمیز را باید از هم اکنون در مردم ایجاد کرد. قهر همواره قابله جامعه نوین از بن جامعه کهن بوده است. تا لحظه‌ایکه حتی یک گروهیان طیانچه بدست و یک حزب الهی مسلسل بدست در مراکز قدرت نشسته و کسی اراده گرفتن مسلسل از دست وی را ندارد این رژیم بر سر کار باقی می‌ماند. ترس از "خشونت" در اینجا ترس از مردم است. زیرا آن خرابیهای احتمالی که می‌تواند یک انقلاب قهرآمیز مردمی بوجود آورد مسلماً حشمت به مراتب کمتر از آن خرابیها و ویرانگرایی است که هر روز عمر طولانی‌تر این حکومت جنایتکار و فاسد می‌تواند بوجود آورد و لذا هیچ جای دلوزی برای این رژیم جنایتکار باقی نمی‌ماند که شرط نابودیش را عدم توسل به قهر قرار دهیم و این ایده نادرست را تبلیغ کنیم. بدون مایه‌ی زور بقیه اشکال مبارزه فطیر است.

کاشکی نبودم... مطبوعات و رسانه‌های گروهی و حتی تظاهرات خیابانی منجر شد دول اروپائی را وادار کرد که در این زمینه به اقدامات معینی دست زنند. از جمله اینکه محصولاتی را که بیاری علم ژنتیک تولید شده‌اند با برچسب مربوطه مشخص کنند و یا اینکه به تقویت آن نوع کشاورزی بپردازند که بر روشهای تولید طبیعی و نه مصنوعی و شیمیائی متکی است. برای هر سرمایه‌دار بورژوا در عین اینکه کسب سود حداکثر ضروری است قابل فهم است که باید در مقابل دولت بورژوازی که منافع کل نظام سرمایه‌داری را در نظر دارد به سازشهایی تن در دهد و از جمله اینکه سلامت جامعه برای داشتن نیروی کار سالم یکی از ارکان ادامه تولید است. جامعه بیمار و غلیل بدر سرمایه‌داران نیز نمی‌خورد.

این است که حتی در یاره‌ای ممالک از جمله آلمان وزارت خانه حمایت از مصرف‌کننده را بنیاد نهادند که بر این مسایل نظارت می‌کنند. این امر در عین اینکه از بی رویه بودن و تهدید مستقیم جان اجتماع پیشگیری

مرگ جمهوری اسلامی... ملی‌مذهبیها نیز جلوتر است زیرا مذهبیت را از دولت بکلی بریده است و آنرا امر خصوصی تلقی می‌کند. ولی گنجی مذهبی باقی می‌ماند و مدافع نظام سرمایه‌داریست و فکر می‌کند که این نظام است که راه درمان دردهای جامعه ایران است. البته نظامی را که وی از آن دفاع می‌کند در آمریکا مستقر است و ما برخورد آنها را به حقوق بشر، آزادی و دموکراسی و نظایر این مقولات دیده‌ایم. نظامی را که گنجی در تا رو بود توهماتش آراسته و در کنج زندان پذیرفته است نظام سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و بانک جهانی است که بیاری سربازان آمریکائی در اطراف ایران امیال و نیاتش را متحقق می‌کند. و آن نظام که بنا بر توهم و تخیل آقای گنجی باید با برکناری مسالمت آمیز ملاحظه؟! و پرهیز از خشونت از طریق یک "ناقرمانی مدنی" بوجود آید طبیعتاً فاقد آن مشروعیت عظیم انقلابی خواهد بود که نمایندگانش با الهام از آن توانائی مقاومت هر چند کوچکی در مقابل فشارهای موسسات عظیم مالی جهانی و حفظ استقلال ایران را داشته باشند. در آن نظام "دموکراتیک" و "آزادخواه" کمونیستها دارای کوچکترین حقی نخواهند بود، حقوق بشر آنها پایمال می‌شود. امپریالیسم آمریکا حتی کمونیستها را بیماران روانی می‌داند که باید در بیمارستانهای روانی از آنها نگاهداری کرد و این افتخار حقوق بشر را در پرستارخانه‌های صدور روادید به آمریکا در کنار بیماریهای مسری نظیر ایدز و یا بیماران روانی درج کرده است. "جامعه باز" آمریکا برای همه "باز" نیست. برای اقلیتی "باز"، برای پاره‌ای نیمه "باز" و برای اکثریتی که آگاه باشند و از تغییرات بیادای حمایت کنند بکلی بسته است.

آقای گنجی در بیانیه خود نظریاتی را از اندیشمندان بورژوازی اروپا نظیر تفسیر خاص آنها از مقولات آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، حق اقلیت، تصمیم نل گذشته در باره آینده و نظایر آنها گرفته و تجویز می‌کند که در این مقاله جای بحث و پرداختن به آنها نیست و ما آنرا در جای دیگر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

روشنفکران خرده بورژوا ایرانی که بعد از انقلاب راه ارتداد را همانگونه تجربه همه انقلابهای ناکام تاریخ نشان داده است در پیش گرفتند، بجای اثر فسانا پذیر "مانیفست حزب کمونیست" که تا قبل از انقلاب بصورت نمایی در دست داشتند، کتاب موقتاً مد روز شده "جامعه باز و دشمنانش" اثر کارل پوپر اتریشی را بدست گرفتند و آنچنان در مورد قوایدش جار زدند که تاثراتش نیز با ۱۷ سال تاخیر به گوش آقای اکبر گنجی رسیده است و بدست تحت تاثیر آن قرار دارد.

ولی در این بیانیه که لیبرالها آنرا "مانیفست جمهوریخواهی" قلمداد می‌کنند، آقای گنجی با

دست امپریالیستها از منطقه کوتاه باد

بگذارد. از نظر آنها شکنجه عمل شیعی است چنانچه به نفع منافع آمریکا نباشد. امپریالیسم آمریکا این موازین طبیعی انسانی را با صراحت به زیر پا می‌گذارد.

وی حاضر نیست با اسرای طالبان و القاعده بر اساس موازین قرارداد ژنو در مورد اسرای جنگی عمل کند. وی به وضع مضحکی تعاریف از من در آوردی اختراع می‌کند تا راه زیر پا گذاردن همه موازین برسمیت شناخته شده انسانی و اخلاقی جهانی را بزیر پا بگذارد. گویا جنگی که با طالبان و القاعده می‌کند یک جنگ خصوصی است. و جنگ خصوصی شامل قوانین خصوصی می‌گردد و نه عمومی.

این روش مورد تأیید هیچ عقل سالمی نیست و موجی از نفرت عمومی علیه امپریالیست آمریکا در سراسر جهان ایجاد کرده است.

آمریکا برای پیش برد مقاصدش با ادامه کار کمیسر عالی سازمان ملل در امور حقوق بشر ماری راینسون که زیر بار زورگویی آنها نمی‌رفت به مخالفت برخاست و وی را از کارش برکنار کرد. آمریکائیان مخالف لغو حکم اعدام در آمریکا هستند و مخالف آن هستند که سلاحهای بیوشیمی (میکروبی و شیمیایی) مورد نظارت قرار گرفته و تولیدشان منع گردد. آنها به قرارداد منع تولید مینهای زمینی تن ندادند و صدها هزار از آنها در افغانستان مورد استفاده قرار دادند. آنها به قرار دادهای حفظ محیط زیست تن نمی‌دهند و هر قراردادی را که منطبق بر منافع ملی (بخوانید سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا-توفان) نباشد نمی‌پذیرند.

این اقدامات و اقدامات مشابه آن موجی از نفرت و خشم در سراسر جهان علیه امپریالیسم آمریکا ایجاد کرده است و این پریش را برای برخی ناظران سیاسی و بویژه اروپائی مطرح می‌کند که اقدامات آمریکا پس از جنگ سرد دیگر هیچ مبنای توجیهی ندارد. تو گویی در زمان جنگ سرد می‌شد بر این همه جنایت مهر تأیید زد. ولی این اقدامات نشانه آن است که از کوزه همان می‌تراود که در اوست و ما باید به ماهیت امپریالیسم بویژه امپریالیست آمریکا این دشمن شماره یک بشریت توجه کنیم. این امپریالیسم همیشه دارای این ویژگی بوده است و تغییری در نهاد آن داده نشده است. ما باید در ارزیابیهای خود نسبت به آمریکا این وجه عمده را در نظر داشته باشیم و بدانیم که این قواعد جدید برای سرکوب همه مردم جهان و از جمله مردم ایران است. امپریالیسم آمریکا بر روی همه مردم جهان شمشیر کشیده است و این است که باید با ایجاد یک جبهه متحد جهانی ضد امپریالیستی و بسیج توده‌ای مردم این قدره بند مست را افشار بریم. خلقها و طبقه کارگر جهان بمراتب قویتر از این عربه کتشیای محله هستند. و آنها نیز ...

ادامه در صفحه ۳

یک هفته بعد قبل از اینکه برای گرفتن نتیجه بروم سری به فروشگاه فرهنگیان زدم تا ببینم که تکلیف این کره‌های تقلبی که به خورد مردم می‌دهند چه شده است. و با شگفتی دیدم که هنوز آن کره تقلبی را به فروش می‌رسانند. با چنته پر به موسسه بهداشت مراجعه کردم که جواب بگیرم که هی مرا سر دواندند. گفتند آخه خانم شما توش پیاز زده‌اید و آثار از بین رفته است. گفتم چه اشکالی دارد آزمایش شما ماده پیاز مرا نشان می‌دهد چرا مواد دیگر را نشان نمی‌دهد، آن مواد دیگر چه ربطی به پیاز دارد. شما تکلیف آن مواد دیگر را روشن کنید زیرا پیاز ضرری ندارد. دستپاچه شدند بهم نگاهی کردند و نمی‌دانستند جواب یک پیر زن هشتاد ساله را چه بدهند. گفتند به آنکس که باید به شما مدرک را بدهد حضور ندارد.

ای آقا شما مواد تقلبی را که جان مردم را بخطر میاندازد دارید بی‌وقفه می‌فروشید ولی مدرکش را به من نمی‌دهید. گفتند خوب خانم ما همین الان به مامورین خیر می‌دهیم جلوی فروش را بگیرند، گفتم به چه ترتیب خبر می‌دهید، گفتند خانم با بی‌سیم؟ گفتم به کی بی‌سیم می‌زنید، گفتند به مامورین خودمان که در بین راه هستند. گفتم چرا بعد از یک هفته تا به حال بی‌سیم نزدیک که مردم از کره تقلبی بیمار شوند و جانشان به خطر نیفتد؟! و حالا با آمدن من به فکر بی‌سیم افتاده‌اید؟ چند تا دکتری که آنجا بودند نگاهی بهم کردند و ساکت شدند و من به سختی از کوره در رفتم و گفتم در زمان شاه خانن دکتر شیخ الاسلامی وزیر بهداشتی بود، از دولت سوئد رشوه گرفته بود آمپول فلج اطفال را روی بچه‌های ما آزمایش کند و نتیجه آزمایش را برای سوئد بفرستد، انقلاب که شد دستگیرش کردند و زندانی شد و به اعدام محکوم گشت و بعد وی را در زندان نگهداشتند. حال انقلاب بعدی هم تکلیف شماها را روشن می‌کند. بعد از یک هفته سرگردانی تازه می‌خواهید بی‌سیم بریزد در حالی که کره تقلبی را دارند هنوز به فرهنگیان می‌فروشند، پارو که جا خورده بود گفت خانم شما دیر بوده‌اید؟ کاشکی که نبودم.

محض اطلاع خوانندگان توفان، کره تقلبی را هنوز فروشگاه فرهنگیان می‌فروشد و گوشت حلال با ذبح اسلامی درجه یک بصورت آلوده با انگل "سارکویس" نیز به آن افزوده شده است.

ولایت فقیه "متمدن" ...

موجی از نفرت عمومی در سراسر جهان علیه امپریالیست آمریکا بوجود آورده است.

کار به اینجا نیز ختم نمی‌شود. این امپریالیسم حاضر نیست به ضمایم قرارداد منع شکنجه در جهان رای دهد زیرا می‌خواهد دست خود را در شکنجه اسرای طالبان و القاعده در پایگاه نظامی آمریکا در گوانتانامو باز

کاشکی نبودم... فرهنگی در اقصی نقاط ایران حداقل در سن هشتاد سالگی این بخت را داشتم که در صف دکاتها روی پا نیستم تا از پای در آیم. از این گذشته سه کیلو بار را هنوز با توجه به سن بالا و تحلیل قوای جسمی می‌توانم حمل کنم. قصدم این بود که آیش کنم و پیاز به آن بزنم و بتدریج از آن استفاده کنم، چونکه وقت اینک دست تنها هر روز غذا تهیه بکنم نداشتم. کره تا آب شد کلفت و سفت شد. عجب! کره فرهنگیان تقلبی از کار در آمد.

من دیدم مرتب تبلیغ می‌کنند که متقلین مواد خوراکی را تحت تعقیب قرار می‌دهند و چنین و چنان می‌کنند و... و اکنون یک موسسه فرهنگی وابسته به دولت اسلامی خودش جنس تقلبی می‌فروشد. جا داشت که مورد تعقیب قضائی قرار گیرد.

با هر زحمتی بود جای نظم خواهی و شکایت را پیدا کردم، اول رفتم روبروی بیمارستان سینا نزدیک حسن آباد و ماجرا را شرح دادم، نگاه عاقل اندر سفیدی ای به من انداختند و با تسخر گفتند خانم این کار ما نیست باید بروید جای دیگر. من به حرف پیشخدمت بیچاره دم در که گوش از این حرفها پر بود گوش ندادم که به من می‌گفت مادر ول کن خودت را گرفتار نکن اینها همه خودشان هم‌دستند، به کار کسی رسیدگی نمی‌کنند، میری تو و پدرد سر می‌افتی. اینها هیچ کاری نمی‌کنند. حال می‌دیدم که حق با وی بود. ولی از رو نرفتم و گفتم آقا من پیره زن را تا اینجا کشانده‌اید و حالا می‌گویند کار شما نیست اقلأ آدرس محل مربوطه را که کار آنهاست به من بدهید. گفتند باید بروید روبروی دانشگاه خیابان ایوریحان بیرونی موسسه مربوطه به این امر که در طبقه سوم است. کشان کشان خودم را به موسسه مربوطه رساندم که آنها را متوجه خطری بکنم که با فروش کره تقلبی جان مردم به خطر می‌افتد و باید جلوی آن را گرفت. می‌خواستم برای آنها سخنرانی بکنم و اهمیت سلامت عمومی را توضیح دهم تا شاید وجدانهای خفته آنها بیدار گردد. ممانعت از فروش کره تقلبی برای سلامت مردم اهمیت داشت. هر ساعتی که می‌گذشت یکساعت زیادی بود.

در آنجا نیز ماجرا را از اول شرح دادم و گذرم را به موسسه خیابان حسن آباد نیز بر آن افزودم. نگاه عاقل اندر سفیدی ای به من کردند و گفتند خانم این کار ما نیست باید بروید به خیابان شریعتی نرسیده به سه راه زندان موسسه مربوط به امور بهداشت و نمونه را بدهی آنجا آزمایش کنند. من کشان کشان خودم را به موسسه امور بهداشت رساندم که مرا به آزمایشگاه مواد غذایی فرستادند که رئیس آقای دکتر یاستانی بود. متعجب بودند که با این همه سیاست از سر واکنی مامورین مربوطه من از رو نرفته و آنها را پیدا کرده‌ام. نمونه برداری کردند و گفتند شما هفته دیگر تشریف بیاورید و نتیجه آزمایش را بگیرید.

امپریالیست آمریکا بزرگترین تروریست جهان است

انترناسیونالیسم... تمام وجود بخاطر مردم کشورش می‌زند و تعلق خاطری به سرزمینش دارد تمام وجود بخاطر مردم کشورش می‌زند و تعلق خاطری به سرزمینش دارد فاشیست معرفی می‌کند. چه افتخاری بالاتر از اینکه هواداران نظریه "کارگران میهن ما ایران" عضو این حزب نباشند. حزبی که نمی‌خواهد کارگران میهنش را جلب کند پس برای چه بوجود آمده است؟ طبیعی است برای پراکنده کردن آنها.

مارکس و انگلس همان آموزگاران بزرگ و نابغه پرولتاریا که در مانیفست از "بی‌وطنی" پرولتاریا سخن رانده‌اند و طبیعتاً آنها به مفهوم روحیه همبستگی پرولتاریائی همه کشورها و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری در مقابل جبهه جهانی ارتجاع و سرمایه‌داری طرح نموده‌اند. یکباره از میهن پرستان لهستانی و ایرلندی سخن می‌رانند. برای هر کس که مارکسیم را تفهیده باشد نمی‌تواند این "تناقض بزرگ" را حل کند. مانیفست حزب کمونیست بدرستی بیان کرده که "کارگران میهن ندارند". فقط آنکس این جمله پر مغز مارکس و انگلس را نمی‌فهمد که از ماتریالیسم دیالکتیک یونانی نبرده باشد و درکش از انترناسیونالیسم همان کمونیلیتیسم باشد و یا بخواهد از تشابه سازهایی متافیزیکی از مارکسیم اسلحه‌ای برای مبارزه با نئیسیم و حمایت از استعمار و امپریالیسم بسازد. وقتی ما می‌گوئیم که میهن نداریم یعنی که هویت ایرانی و یا ملی ما نباید بر هویت طبقاتی ما پرده ساتری افکند. یعنی پیوند و ارتباط ما با طبقات کارگر سایر ملل برتراب عمیقتر و نزدیکتر است تا به ارتجاع ایرانی و یا ملی نظیر شاه و خمینی. ما بر برادری و همبستگی جهانی کارگران جهان از هر سرزمینی که باشند و بهر زبانی که سخن رانند ارجح می‌نیم و خود را از یک خانواده جهانی به حساب می‌آوریم. ما می‌گوئیم کارگران ایرانی، ترک، عرب، آلمانی و یا آمریکائی ما همیشه بهم نزدیکترند تا بورژوازی مرتجع این ممالک به آنها، آنها فقط به صرف داشتن تابعیت ملی متترک. وقتی ما می‌گوئیم کارگران فاقد وطنند آن وطنی مورد نظر است که بورژوازی از آن پرچمی ساخته تا آنها را به جنگ برادران کارگر خود در اقصی نقاط جهان بفرستد و از آنها گوشت دم توپ بسازد. کارگران باین وطن به وطن آدمخواران، نژادپرستان به وطن کسانی که با تکیه بر "ملیت" خون انسانهای دیگر را در شیشه می‌کنند نیازی ندارند، وطن آنها وطن همه ستم‌دیدگان است، وطنی است که از این جانواران در آن خبری نباشد و لذا باید وطن محدود ملی و جغرافیائی خود را از جنگ این حشرات موزی نجات دهند و طبیعتاً که کارگران میهن دوستند و تسلیم لائائی‌های "جهان‌وطنان" برای وطن‌فروشی نمی‌شوند. آنها مانع می‌شوند که وطن مشخص و معین آنها در عرصه وطنی موهومی، بی‌حد و مرز و در پهنای دشت جهان گسترده و در عین حال بی‌هویت محو شود.

کارگران ایران وطنشان ایران است، کارگران آلمان وطنشان آلمان است ولی در روند یک مبارزه طبقاتی بر علیه دشمن مشترک طبقات کارگر ایران و آلمان و سایر کارگران و زحمتکشان جهان مشترکاً وطن مشترک خویش را بنا می‌نهند و هر کدام کار بورژوازی خودی را بپایان می‌رسانند تا جهان، وطن همه کارگران و مردم جهان گردد. آنها که غرور ملی کارگران را سرکوفت می‌زنند، هویت ملی آنها را بزیر سؤال می‌برند مرزهای خیانت ملی را هموار می‌سازند با این نیت است که زشتی همکاری و گرفتن کشکول گدائی بدست را در نزد دول بیگانه بزدایند.

حال خوب است به درک یک کمونیست "نگستن هوز" که برگردان شعرش را احمد شاملو در ایران دکلمه کرده بود نگاهی بیافکنید و تا فرق اساسی میان میهن دوستی پرولتری و انترناسیونالیسم وی را با تئوری جهان‌وطنانه این حزب "کارگری ضد ایرانی و متجدد به عیان ببینید:

"هر کجا که باشد برای من یکسان است. در اسکله‌های "سیرالئون"، در پنه‌زارهای "آلاباما"، در معادن الماس "کیم برلی"، در تیه‌های قهوه‌زار "هائیتی"، در موزستانهای آمریکای مرکزی، در خیابانهای "هارلم"، در شهرهای مراکش و طرابلس. سیاه استثمار شده و کتک خورده و غارت شده، گلوله خورده به قتل رسیده است. خون جاری شده تا بصورت دلار، پوند، فرانک، پزتا، لیر در آید و بهره‌کشان را بهره‌برتر کند، خونی که دیگر به رگهای من باز نمی‌گردد. پس آن بهتر که خون من در جوی‌های عمیق انقلاب جریان یابد و حرص و آزی را که پروائی ندارد از "سیرالئون"، "کیم برلی"، "آلاباما"، "هائیتی"، آمریکای مرکزی، "هارلم"، مراکش، طرابلس و از سراسر سرزمینهای سیاهان در همه جای بیرون برانند.

پس آن بهتر که خون من با خون تمامی کارگران مبارز دنیا یکی شود تا هر سرزمینی از چنگال غارتگران دلار، غارتگران پوند، غارتگران فرانک، غارتگران پزتا، غارتگران لیر، غارتگران زندگی آزاد شود تا زحمتکشان جهان با رخساره‌های سیاه، سفید، زیتونی و زرد و قهوه‌ای یگانه شوند و پرچم خون را که هرگز به زیر نخواهد آمد، برافرازند.

بگذارید این وطن دوباره وطن شود. بگذارید دوباره همان روئیائی شود که بود. بگذارید که پیشاهنگ دشت شود و در آنجا که آزاد است، منزلگاهی بجوید. این وطن هرگز برای من وطن نبود.

بگذارید این وطن روئیائی باشد که رویا پروران در رویای خویش داشته‌اند، بگذارید سرزمین بزرگ و پر توان عشق شود، سرزمینی که در آن نه شاهان بتوانند بی‌اعتنائی نشان دهند، نه ستمگران اسباب چینی کنند، تا هر انسانی را آنکه برتر از اوست از پا در آورد. این وطن هرگز برای من وطن نبود.

آه! بگذارید سرزمین من سرزمینی شود که در آن آزادی را با تاج گل ساختگی وطنپرستی نمی‌آزایند. اما فرصت و امکان واقعی برای همه کس هست. زندگی آزاد است و برابری در هوائی است که استنشاق می‌کنیم.

در این سرزمین آزادگان برای من هرگز نه برابری در کار بوده است و نه آزادی.

بگو! تو کیستی که زیر لب در تاریکی زمزمه می‌کنی؟ کیستی تو که حجابت تا ستارگان فراگتر می‌شود؟ سیدپوستی بی‌نوام که فریاد داده بدورم افکنده‌اند. سیاه پوستی هستم که داغ بردگی بر تن دارم. سرخپوستی هستم راننده از سرزمین خویش، مهاجری هستم جنگ افکنده به امیدی که دل در آن بسته‌ام اما چیزی جز همان تمهید لعنتی دیرین به نصیب نبرده‌ام که سنگ را می‌درد و توانا ناتوان را لگد مال می‌کند.

من جوانی هستم سرشار از امید و اقتدار که گرفتار آمده‌ام در زنجیره بی‌پایان دیرینه سال سود، قدرت، استفاده، قاپیدن زمین، قاپیدن زر، قاپیدن شیوه‌های برآوردن نیاز، کار انسانها، مرد آنان، و تصاحب همه چیزی به فرمان آژ و طمع. من کشاورزم، بنده خاک، کارگرم زرخیزد هاشین، سياهپوستم خدمتگزار شما همه. من مردم نگران، گرسنه، شوربخت که با وجود آن رویا هنوز امروز محتاج کفنی نانم، هنوز امروز درمانده‌ام، آه! ای پیشاهنگان من آن انسانم که هرگز نتوانسته است، گامی به پیش بردارد، بیواترین کارگری که سالهای ست که دست بدست می‌گردد. با این همه من همان کسم در دنیای کهن در آن حال که هنوز رعیت و شاهان بودیم بنیادترین آرزومان را در رویای خود پروردیم. روئیائی با آن مایه قدرت به آن حد جورانه و چنان راستین که جسارت پرتوان آن هنوز سرود می‌خواند، در هر آجر و هر سنگ و در هر شیار شخمی که این وطن را سرزمینی کرده که هم اکنون هست.

آه! من انسانی هستم که سراسر دریاها نختین را بجستجوی آنچه می‌خواستم، خانه‌ام باشد در نوشتم. من همان کسم که کرانه‌های تاریک ایرلند، دشتهای لهستان و جلگه‌های سرسبز انگلستان را پس پشت نهاده‌ام. از سواحل آفریقا برکنده شدم، آدمم تا سرزمین آزادگان را بنیان بگذارم.

آزادگان! یک رویا، روئیائی که فرامی‌خواندم هنوزم. آه! بگذارید این وطن بار دیگر وطن شود. سرزمینی که هنوز آنچه می‌بایست بشود نشده است و باید بشود. سرزمینی که در آن هر انسانی آزاد باشد. سرزمینی که از آن من است، از آن بی‌نویان... ادامه در صفحه ۹

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

انگلس در پیش گفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲ در مانیفست حزب کمونیست می‌گفت: «همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میراست که هر یک از این ملتها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد». و در ادامه آن می‌آورد: «شلاختها توانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آنرا دوباره بدست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقلی علی‌الویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می‌تواند بدست آورد و اگر بدست آورد استقلال در دستهای او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی» (لندن فوریه سال ۱۸۹۲).

مارکس و انگلس مقوله استقلال ملی را می‌پذیرند و دفاع از آنرا اقدامی صحیح ارزیابی کرده و آنرا در خدمت منافع کارگران لهستانی می‌بینند. حق دفاع از مین کارگری و حفظ استقلال آن توسط پرولتاریای از نظر بنیان گذاران مارکسیسم مغایرتی با نظریات آنها ندارد. این سخنان را آموزگاران پرولتاریا در قرن نوزدهم بر زبان می‌رانند و نه در قرن بیستم و بیستم که امپریالیسم سایه شوم و سنگینش را بر همه اقصی نقاط زمین گسترده است.

انگلس در اثر خود «بیرامون تئوری قهر» در سال ۱۸۸۸ نوشت: «برای تامین صلح جهانی، نخست باید کلیه نزاعهای ملی اجتناب پذیر نابود گردند و هر خلق مستقل و اریاب خانه خودش باشد».

برای آموزگاران پرولتاریا، «ملی بودن» برای «استقلال ملی»، برای «اریاب خانه خود بودن» نبرد کردن و اینکه هر کشوری باید «نخست هويت ملی» خود را داشته باشد و این مغایرتی با مبارزه بی‌امان طبقاتی ندارد، بار مثبت دارد. زیرا آنها بر خلاف تحلیلگر «حزب کمونیست کارگری ایران؟!» برخوردی ماتریالیستی و تاریخی به مسئله ملی دارند و نه آنکه بطور مکانیکی و متافیزیکی «انترناسیونالیسم» را در مقابل «ناسیونالیسم» قرار دهند و یک حکم کلی برای همه دورانهای تاریخی صادر نمایند.

«حزب کمونیست کارگری ایران؟!» چون حزبی بی‌سواد، که فقط رونویسی آثار کهنه اندیشمندان و محققین و پژوهشگران بورژوازی را و وجهه همت خود قرار داده است، مقوله‌ها را مخلوط کرده مضمون آنها را تهی نموده تا خیانت ملی به مردم سرزمین مین ما ایران را توجیه کند. و هنرش نیز در این است که کمونیستهای عراقی و افغانی را نیز به خیانت ملی فرا می‌خواند. وی «ملی بودن» را هم‌تراز «ناسیونالیست» بودن قرار می‌دهد. هر انسان شرافتمندی را که قلیش با... ادامه در صفحه ۷

«خود ما کلمه «ملی» را بعنوان کلمه‌ای با بار مثبت از زبان چپ ایران انداختیم» (خوش بحال امپریالیسم و صهیونیسم-توفان) و ادامه می‌دهند:

«ما هیچ مرز ملی و کشوری را که نه در تبلیغ و ترویج و نه در کار سیاسی به رسمیت نمی‌شناسیم... (پس شما حزب کمونیست کارگری متعلق به ایران نیستید حزبی هستید که متعلق به یک کشور موهوم و یا «نیست در جهان است»، این را در بی‌موضعی شما در تجاوز آشکار عراق به ایران دیدیم-توفان) و سرانجام کار را یکسره کرده می‌آورند: «...هر کس کوچکترین تعلق خاطر ملی حس می‌کند نباید به این حزب بپیوندد» (و این تنها حرف درست است زیرا در حزب شما جایی برای پرولتاریای ایران نیست-توفان). حزب شما طایفه‌ای از افرادی است که نسبت به ایران بیگانه‌اند. «حزب کمونیست کارگری ایران» یک حزب ضد ملی و ضد ایرانی است. نه تنها مدرن نیست به تاریکترین تاریخ دوران استعماری و فراماسونری تعلق دارد.

آیا این ترهات «جهان‌وطنانه» قربانی با مارکسیسم دارد؟ بیهوده!

قربانت این تئوریه با تئوریه‌های امپریالیستی «جهان‌وطنی» است که آنرا با کمی رنگ «پروتری» کتمان کرده‌اند.

حالت کنکاش کنیم تا نشان دهیم که این هذیان گویی‌های آگاهانه ربطی به مارکسیسم و لنینیسم ندارد و فقط از انبازهای ایدئولوژیک امپریالیسم و صهیونیسم پخش می‌شوند. «حزب کمونیست کارگری ایران» فقط این تئوریه‌های ارتجاعی و کهنه شده را مجدداً تئوریزه می‌کند.

جالب این است که این حزبی که از عبارت «کارگران مین ما» به خشم می‌آید و عضویت هواداران «کارگران مین ما» را به حزب خودشان مسدود می‌کند، برای عوامفریبی نام خویش را «حزب کمونیست کارگری ایران» می‌نامد و با «حزب کمونیست کارگری عراق» که حتماً جریان منحرف دیگری نظیر خودش است عقد مودت و برادری می‌بندد. روشن نیست که لقب ایرانی و عراقی چه جای بیان دارد. کسی که نه به ایران و نه به ایرانی عشق می‌ورزد چرا نام حزب خود را ایرانی می‌گذارد. آیا بهتر نیست که لقب خود را «حزب کمونیست کارگری جهانی» و یا «حزب کمونیست کارگران بدون مرز» و یا «کارگران ضد مین» و یا «حزب کارگران تروتسکیست» می‌گذاشتند که با تمام تحلیلشان در تناقض آشکار قرار نگیرند؟ آنها منکر آنند که کمونیستهای هر کشوری باید در درجه نخست وظیفه تشکیل کارگران همان کشور برای کسب قدرت سیاسی در همان واحد جغرافیایی که دارای نام مشخصی است بعهده بگیرند. تئوریه‌های «جهان‌وطنی» آنها مانند دم خروس از هر کجای ملفمه‌ای که ساخته‌اند به بیرون تراوش می‌کند.

انترناسیونالیسم... و خون آنها را به طریق «دموکراتیک» و قراردادهای منعقد و «قانونی» در شیشه می‌کند و حاکم بر سرنوشت آنها می‌گردد.

ایدئولوژی «جهان‌وطنی» اروپای متحد را به قیمت برتری پاره‌ای ممالک امپریالیستی نظیر آلمان و فرانسه و تضعیف و سایر ممالک سرمایه‌داری اروپا نظیر یونان و پرتغال و اسپانیا و... برپا کرده و سطح دستمزد و رفاه اجتماعی توده زحمتکشان را در این ممالک به بهانه ادغام و وحدت و یگانگی به سطح نازلترین دستمزد و حقوق ناچیز دموکراتیک پاره‌ای از همین ممالک عضو اتحادیه در طی زمان کاهش می‌دهد. مسخره است که در این نظام متحد، از ممالک دارای «حقوق مساوی» سخن گفته شود. حقوق آن کشوری مساوی‌تر از سایرین است که حرف آخر را در زمینه سیاسی-اقتصادی می‌زند. نظیر آلمان.

سویال دموکراتها ممالک امپریالیستی پوشش دیگری بر این تئوری «جهان‌وطنی» آفریده‌اند و مدعی‌اند که اصل حق حاکمیت ملی مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولده است که با برچیده شدن مرزها از میان می‌رود و لذا هیچ مرزی را برسمیت نمی‌شناسند-بجز مرزهای کشور خودشان را- همه جا متعلق به آنهاست. «جهان‌وطنی» که ناشر ایدئولوژی امپریالیستی است با احاسبات ملی، با علاقه ملی، با غرور ملی در مملکت زیر سلطه مبارزه می‌کند و سعی دارد پرولتاریا و زحمتکشان این ممالک را در مقابل هجوم امپریالیسم از نظر روحی خلع سلاح کند و انگیزه کسب رهبری مبارزه ملی را با این داری سکر آور که استقلال و هویت ملی به ما مربوط نیست و امری بورژوازی است از وی بستاند. این در حالی است که امپریالیستها نوع شیوه زندگی خویش را تبلیغ می‌کنند. «جهان‌وطنی»ها دست ملی‌گرائی امپریالیستی را برای سرکوبی مینیرستی سایر ملل باز می‌گذارند.

«حزب کمونیست کارگری» که در ایران ناشر این افکار شوم «جهان‌وطنانه» است در نشریه انترناسیونال شماره دوم خرداد ۱۳۷۱ که در آن مبنای فکری خود را شرح داده است می‌آورد: «همین امروز به وضوح پیداست که کسی که کوچکترین تعلق خاطری به مقوله مین دارد و آن طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف می‌زند و مطالبه‌ای برای کارگران مطرح می‌کند هنوز آنها را «کارگران مین ما» اطلاق می‌کند، به این حزب نیوسته و نمی‌پیوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل ما این است که کاری کنیم رفقا در حمله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند!» (مقدر فروتنانه برخورد می‌کند، لطفاً اجازه دهید تا رفقای شما کار ناسیونالیسم را با درکی که از آن دارید بسازند و مانع آن نشوید تا بدین وسیله گور خود را کنده باشد-توفان) و یا با افتخار جندش آوری می‌آورند:

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است

حامیان امپریالیسم... کنگو، آفریقای جنوبی... دخالت تجاوزگرانه نکرده است؟

هنوز از بدن آفریقای سیاه از تجاوز فرانسویها و انگلیسیها و ایتالیانیها و آلمانیها خون می‌چکد.

مگر صهیونیستهای اسرائیلی سبیل یشرمی و وقاحت تجاوزکارانه و مصادره سرزمینهای فلسطینی نیستند؟ مگر اسرائیلیها قطعه‌نامه‌های سازمان ملل متحد را رسماً مردود نمی‌دانند و از ورود بازرسان سازمان ملل و مراجع بین‌المللی حقوق بشر به مناطق اشغالی جلوگیری نمی‌کنند؟ مگر سرزمینهای اردن و سوریه و مصر در اشغال اسرائیلیها نیست؟

گفته می‌شود که صدام با تروریستها همدست است. مگر اسرائیل همدست تروریسم نیست؟ مگر مشابه‌ای در جهان برای قیاس با تروریسم دولتی اسرائیل پیدا می‌شود؟

مگر امپریالیسم آمریکا تروریستهای اخوان المسلمین را برای مبارزه با کمونیسم تقویت نمی‌کرد، مگر امپریالیسم آمریکا سازمان القاعده را ساخت و به اعضای آن در پایگاههای آمریکایی در آمریکا آموزشهای نظامی نداد؟ مگر این امپریالیسم آمریکا نبود که همین تروریستها را به آلبانی برد و در تیرانا برایشان پایگاه نظامی ایجاد کرد به آنها آموزش داد و بر علیه مردم صرب بکارشان گرفت؟

مگر این امپریالیسم آمریکا نبود که سازمان مافیائی و تروریستی اوچکا در یوگسلاوی را سازمان داد، به آنها پول و اسلحه داد تا به قتل و غارت بپردازند؟

مگر این دولت ترکیه نیست که به تروریستهای القاعده در چین کمک می‌رساند تا لوله‌های انتقال نفت از گرجستان و ترکیه بگذرد و نه از روسیه؟

مگر این امپریالیسم آمریکا نبود که آشکارا به سازمان جاسوسی خویش فرمان داده بود که رهبران سیاسی مخالف آمریکا نظیر فیدل کاسترو را ترور کنند؟

مگر این امپریالیسم آمریکا نبود که در کنار امپریالیسم انگلستان از آیت‌الله کاشانی و مذهبیهای مرتجع برای مبارزه با حزب توده ایران و کشتار کمونیستها سود می‌جست و مار اسلام را برای مبارزه با کمونیسم در ایران در آستین خود پرورش داد؟

می‌گویند رژیم صدام حسین خودکامه است که البته هست ولی مگر رژیمهای مورد حمایت امپریالیستها همه دموکراتیک بودند؟

آیا محمد رضا شاه دموکرات و آزادیخواه بود؟ آیا یئوشه دموکرات و آزادیخواه بود؟ آیا جان اسمیت در رودزیا (زیمباوه) دموکرات و آزادیخواه بود؟ آیا سینگمان ری در کره جنوبی، آل سعود در عربستان، ایوب خان در پاکستان، ملک حسین در اردن، ملک حسن در مراکش، ملک فاروق در مصر، چومبه، موبوتو در کنگو، سوهارتو در اندونزی، چانکاچیک در چین، لون تول در کامبوج، ژنرال کی، نگودین دیم در

ویتنام، مارکوس در فیلیپین، سالازار در پرتغال، فرانکو در اسپانیا، رژیم سرهنگان در یونان و یا رژیم ارتشیان در ترکیه، ویدلا در آژانتین، سوموزا در نیکاراگوئه، باتیستا در کوبا و سایر آدمخوران حاکم در آمریکای جنوبی و آفریقا سیاه دموکرات و آزادیخواه بودند که آمریکا با چنگ و دندان و سلاحهای کشتار جمعی از خودکامگی حکومتشان حمایت می‌کرد و موانع سقوطشان می‌شد. مگر مردم این کشورها شایسته بودند رژیمهای خودکامه و نامشروع هوادار آمریکای را برای مدت دهها سال تحمل کنند؟

این استدلالات امپریالیسم آمریکا و صهیونیستهای اسرائیلی و متحدین "چپ" و راست ایرانی آنها بوج و بیهوده است و برای گمراهی مردم بیان می‌شود.

نیت امپریالیسم آمریکا در حمله به عراق نه نجات مردم عراق است و نه جلوگیری از تولید سلاحهای کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم. ما نمونه‌های معاصر و روشن کویت و افغانستان را در پیش پای خود داریم که باید از آنها بیاموزیم.

هرگونه استدلال برای توجیه حمله آمریکا کار بیربطی است زیرا ریشه حمله آمریکا در جای دیگر است. آمریکا در بار اول تجاوز عراق به کویت را بهانه حمله خود با پیش کشیدن پای سازمان ملل انجام داد و این بار حتی بدون چنین بهانه‌ای قصد دارد به عراق حمله کند. بوش صریحاً گفته است که با تصمیمات سازمان ملل فقط اگر در جهت نیات آمریکا باشد موافق است. وی حاضر است برای تجاوز به عراق به قطعنامه شورای امنیت استناد کند ولی اگر این قطعنامه نیز به تصویب نرسید وی در حمله به عراق لحظه‌ای هم درنگ نخواهد کرد.

حقیقت این است که کشور عراق دومین منابع بزرگ نفتی جهان را دارد که در حدود ۱۰ درصد ذخایر نفتی جهان است. عراق کشورهای ژاپن، روسیه، چین به توافقاتی در مورد پیش قراردادهائی با دولت عراق رسیده‌اند. شرکتهای نفتی فرانسوی در عراق فعالند و این منطقه بخشی از مناطق نفوذ امپریالیسم فرانسه و انگلستان محسوب می‌شده است. کسرتهای نفتی آمریکائی در این معاملات سرشان بیکلاه مانده است. حمله به عراق، نقض حاکمیت ملی و عملاً تمامیت ارضی این کشور و برای کنترل منابع نفتی منطقه از جانب آمریکا صورت می‌گیرد.

اشتهای آمریکا پس از دست یافتن بر نفت کویت و عربستان سعودی و امارات متحده عربی بشدت تحریک شده است و می‌خواهد به نفت عراق و ایران نیز دست پیدا کند.

تصرف عراق از جانب امپریالیسم آمریکا محاصره کامل ایران است و مطمئناً نغمه شوم جدائی خوزستان و این بار زیر نفوذ حضور سربازان آمریکائی در منطقه و رژیم دست نشانده و "غیر خودکامه" و "مشرع" و

"متجدد" و "خد تروریست" و "صلح طلب" عراق برای تجزیه ایران و جدائی منابع نفتی خوزستان از ایران و پیوستاندن آن به عراق بار دیگر بگوش خواهد رسید. جنگ خلیج فارس بار دیگر تکرار می‌شود و این بار رژیم خودکامه و نامشروع و مرتجع اسلامی در ایران فاقد پایگاه مردمی است، و بر منبع عظیم الهام انقلابی مردم متکی نیست تا توانائی مقاومت داشته باشد. ما در عین محکوم کردن تجاوز آمریکا به عراق بر آنیم که باید کار رژیم ایران را ساخت تا یکپارچگی ایران دموکراتیک تضمین شود و همبستگی دموکراتیک خلقهای ایران خاری بر چشم امپریالیسم این دشمن شماره یک بشریت گردد. در این راه لزوم رهبری حزب طبقه کارگر حس می‌شود و باید در راهی که مارکسیست لنینیستهای متشکل نشان می‌دهند گام برداشت. ما از همه مارکسیست لنینیستهای پراکنده دعوت می‌کنیم از مسایل غیر عمده چشم بپوشند و به منافع عالی طبقه کارگر متحد ایران بیاورند و در حزبی واحد برای رهبری این دوران بحرانی گرد آیند. منطقه آستان حوادثی است که نباید بدون دخالت موثر ما به حال خود گذارده شود. آنگاه بار دیگر ضد انقلاب زمام امور را بدست خواهد گرفت و رهبری مبارزات ضد امپریالیستی را که باید بلاواسطه به کسب قدرت سیاسی از طرف طبقه کارگر متجر شود به بیراه خواهد برد.

درهای حزب ما به روی همه هواداران مارکسیست لنینیست باز است.

انترناسیونالیسم...

سرخپوستان، سیاهان، من! که این وطن را وطن کردند، که عرق و خون جینشان، درد و ایمانشان در ریخته‌گری‌های دستپاشان و در زیر باران خیششانان بار دیگر باید رویای پرتوان ما را بازگرداند.

آری هر ناسزایی را که به دل دارید نثار من کنید، پولاد آزادی زنگار ندارد. از آن کسان که زالووار به حیات مردم چسبیده‌اند، ما می‌باید سرزمینمان را بار دیگر باز پس بستانیم.

آه! آری آشکارا می‌گویم، این وطن برای من هرگز وطن نبود. با وصف این سوگند یاد می‌کنم که وطن من خواهد بود، رویای آن همچون بذری جاودانه در اعماق جان من نهفته است.

ما مردم می‌باید سرزمینمان، معادنمان، گیاهانمان، رودخانه‌هایمان، کوهستانها و دشتهای بی پایانمان را آزاد کنیم، همه جا را سراسر گسترده این ایالات سرسبز بزرگ را و بار دیگر وطن را بسازیم.

ما برای اثر بزرگ و تکان دهنده تفسیری نمی‌کنیم.

ادامه دارد

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

است. این را مجموعه مبارزه مردم پیشرفته اروپا با کلیسای قرون وسطایی کاتولیک ثابت کرده است. نظریه پردازیهایی "مردم سالاری دینی" و واژه‌هایی نظیر آنها نیز نمی‌توانست کسی را دیگر قریب دهد. اصلاحات به بن بست کامل رسیده است و این همان امری بود که حزب ما در نخستین مقاله‌ای که به مناسبت انتخاب نخست خاتمی نوشت آنرا پیشگویی کرد. اسلامیت با جمهوریت دشمن است و یکی باید بنبط دیگری کنار رود.

نقش اکبر گنجی و جناح رادیکال اصلاح طلبان در دوران سردرگمی جناح موسوم به تمامیت خواهان در افشاء قتل‌های زنجیره‌ای و نقش خانواده رفسنجانی، فلاحیان و نظایر این دیوهای انسان‌نما مهم است. روزنامه‌های آروز را مردم یا قیمت‌های کلان می‌خریدند تا از حقایق درون حاکمین سر در آورند. در عرض یکساعت روزنامه‌ها تایاب شده و به بازار سیاه می‌رسید.

این نقش جناح رادیکال حاکمیت که متکی بر موج توده‌ای از پائین بود و جسارت و شهادت خویش را در عین حال از آن سرچشمه می‌گرفت در تنویر افکار عمومی مردم نقش مهمی بازی کرد و برای آنها در بین مردم اعتباری آفرید.

روشن است که این جناح نیز برای نجات اسلام عزیز گام می‌زد و هنوز متوجه نبود که دین را باید از حکومت جدا کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی را باید بدور افکند و حکومت مذهبی را باید به زیانه‌دان تاریخ سرنگون کرد.

اکبر گنجی حتی در کنفرانس برلین که یاری عوامل جمهوری اسلامی، توده‌ای - اکثریت‌های خائن تشکیل شده بود تا مقاومت اپوزیسیون واقعی را در خارج از کشور در هم بشکنند و میدان را در خارج بدست عمال ترور و خفقان رژیم جمهوری اسلامی همانند داخل کشور بپارند از همین بقا جمهوری اسلامی حمایت می‌کرد.

موج جدید خفقان و سرکوب حاکمیت اسلامی پس از اینکه خود را جمع و جور کرد و رهبر یک کتی خود را نیز به میدان فرستاد و خاتمی زیر جلگی، پاورچین پاورچین عقب نشست اکبر گنجی و جناح رادیکال اصلاح طلبان را به مصاف طلبد و آنها را دستگیر و قلع و قمع کرد. البته در زندانهای رژیم همان بلاتی را بر سر گنجی، نوری، اشکوری و نظایر آنها نمی‌آوردند که بر سر پوینده و مختاری و کمونیست‌های ایران آوردند، زیرا از جانبی افکار عمومی ایران بشدت تحریک شده است، خفقان معنوی دوران خمینی در هم شکسته است، دوران دروان تعرض مردم و عقب نشینی حاکمیت است، شرایط جهانی نیز این اجازه را به حاکمیت نمی‌دهد، خود حاکمیت نیز ضربه خورده به بن بست رسیده و گنج و گنگ است.... ادامه در صفحه ۱۱

تقسیم شدند. نوری به زندان افتاد، سروش خانه نشین شد، حجاریان نظریه اصلاحات در اصلاحات را آورد و در این اواخر نیز اعلام کرد که سرعت اصلاحات در ایران زیاد بوده و باید با را از روی گناز اصلاحات برداشت. وی حتی تا به آنجا می‌رود که می‌گوید انتظارات مردم زیاد است و آنها نباید این همه سطح توقعات خود را بالا ببرند. حجاریان در گفتگو با خیرگزاری "ایسنا" گفت: ...توقعات مردم بالا بود و دولت نتوانست آنها را اجابت کند؛ لذا یاس بوجود آمده است.

بعضی‌ها بی‌خود مطالبات را بالا می‌بردند و بدون داشتن امکانات به مردم وعده دادند. به زعم ایشان نیروی عظیم توده‌های مردم که خواهان تغییر بودند و آماده فداکاری برای تحقق آن امکان ناچیزی به حساب می‌آید (شهریور ۱۳۸۱).

شس‌الواعظین از موضع یاس و سرخوردگی حتی می‌گوید خوب است که تسلیم شویم و برای حل مشکلات کشور یک راهکار پیشنهاد می‌کند و آن اینکه: "سپردن همه ارکان قدرت در ایران به دست نمایندگان سنت و سنت‌گرایان و محافظه کاران است تا آنها به تهنائی با چالش جدی جهان امروز دست و پنجه نرم کنند و ما شاهد و ناظر عملکرد آنها و البته دعاگوی آنها باشیم. این چالش، نمایندگان سنت را وادار می‌کند تا برای بقای نظام سیاسی دست به اصلاحات بزنند و در نتیجه حوزه‌های حائل حد فاصل بین اصلاح طلبان و محافظه کاران روز به روز رفیقتر خواهد شد."

و برای اینکه مبادا کنترل مردم از دستشان در رود می‌گوید: "دیدگاه من این است که در فرآیند انتقال قدرت، حتی سپردن قدرت در دست نمایندگان سنت و محافظه کاران، باید یک فرآیند طبیعی داشته باشد و نباید روی قهر و عدم تمکین به وضع موجود صورت بگیرد زیرا جامعه را به شدت دو قطبی و رادیکال می‌کند" (نقل از شماره ۱۸ مرداد ۸۱).

آنوقت بحت‌های مردم قریبانه‌ای در مورد نافرمانی مدنی، همه پرس و نظایر آنها در گرفت که بیشتر برای دل‌داری خود این حضرات و وقت تلف کردن و نتیجه درماندگی و بن بست سیاسی آنها بود. ولی از موج نارضایتی مردم و فشار از پائین برای تحول در بالا کاسته نشد. جناح غیررادیکالی که بدور نظریه‌های سعید حجاریان حلقه زده بود دیگر به بن بست خود می‌رسید بویژه آنکه خاتمی هم آب پاکی روی دست همه آنها ریخت و نشان داد که دادن امتیاز به مردم مرگ رژیم جمهوری اسلامی است. در این بن بست سیاسی است که مسئله بود و نبود قانون اساسی جمهوری اسلامی که از همان روز نخست لکه ناجوری بدامن جمهوری ایران و انقلاب ایران بود مطرح می‌گردد. دموکراسی و آزادی و احترام به حیثیت انسانی با قوانین مذهبی نمی‌خوانند و این طبیعتاً نه امر جدیدی است و نه کشف جدیدی

مرگ جمهوری اسلامی... نباید جناح تمامیت خواه همه چیز را در دست می‌گیرد مدت ریاست جمهوری رفسنجانی را برای بار سوم تمدید کرده و قانون اساسی را به نفع وی تغییر دهند لیکن در ارزیابی از عمق نارضایتی مردم و تشنگی آنها برای یک تحول عمیق اجتماعی دچار اشتباه بودند. وقتی مردم خاتمی نخودی را که می‌بایست نقش محلل برای رفسنجانی را بازی کند به جلو پرتاب کردند و پشت وی ایستادند حاکمیت اسلامی به هراس افتاد و معلوم بود که با این حمایت عظیم توده‌ای در انتخابات اول ریاست جمهوری از شخص خاتمی، نمی‌توان براحته این جنبش را خاموش کرد. همین امر در میان روشنفکران دوران‌دیش حاکمیت نیز مرزبندی ایجاد کرد. و این مرز بندی و تحول تا با امروز ادامه دارد. آنها نخست برای نجات اسلام عزیز به میدان آمدند و یکی از سرکوبگران جنبش دانشجویی یعنی سروش را جلو انداختند تا نوعی پروتستان‌تیسیم اسلامی در ایران را موعظه کند. نوکرانش در اروپا نیز برایش دست زدند و جلسات سخنرانی گذاشتند. مردم ایران ولی بریش آنها خندیدند.

سپس موجی از افشاءگری در مورد جنایات دوران رفسنجانی این پدر خوانده مهاجرانی و مافیای قدرت در ایران بلند شد. نقش اکبر گنجی و تنی چند از این نویسندگان مطبوعات در این افشاءگرها بر حسته است. رژیم که نویسندگانی نظیر مختاری و پوینده را کشته بود به علت فشار اجتماعی مردم توان آنرا نداشت که موج جدید معترضین را که از درون خود رژیم برای اصلاح آن برخاسته بودند و از تیاطاتی داشتند و حمایتی از آنها می‌شد، براحته سر به نیست کند. از آن گذشته حاکمیت اسلامی از ضربه انتخابات ریاست جمهوری و رای مستقیم مردم به خاتمی چنان گنگ و گیج بود که می‌بایست در درجه اول صفوف درهم و برهم خود را جمع و جور کند و در فکر استراتژی جدیدی برای حفظ نظام باشد.

آنها به این نتیجه رسیدند که باید در مقابل موج اصلاح طلبی مردم بایستند، سعی کنند که خود این رهبری را بکف آورند و اصلاحات را کنترل شده و در همان حدی که اندیشمندان رژیم تجویز می‌کنند به حلقوم مردم بریزند. گرفتن اهرهای قدرت، بی‌خاصیت کردن ابزارهای عمل جناح موسوم به اصلاح طلبان، فشار به خاتمی و جلب وی، ترور حجاریان، سرکوب نویسندگان و بستن روزنامه‌ها، قدرت بخشیدن به شورای نگهبان و مرجع تشخیص مصلحت رژیم و سرانجام شرکت مستقیم خامنه‌ای یکدست برای نجات دودستی رژیم جمهوری اسلامی کار را به آنجا رسانید که جناح اصلاح طلب شکسته شد و درهم ریخت. اصلاح طلبانی که نخست برای نجات اسلام عزیز به میدان آمده بودند به بخش رادیکال و غیر رادیکال

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

بدون آنکه به عناصر انقلابی امکان رشد و تحول داده شود. بدون آنکه تفسیر رژیم از راه انقلاب اجتماعی بگذرد، بدون آنکه کمونیستها قدرت گیرند و طبقه کارگر به خیابانها آید و سرنوشت ایران در خیابان تعیین گردد.

اکبر گنجی، زندانی سیاسی کنونی این وظیفه را درک کرده است و به بهترین وجهی در فکر فرموله کردن این بیانیه است. خاک سیاری رژیم جمهوری اسلامی باید با تشریح جنازه آن همراه باشد. گنجی علت مرگ این رژیم را بدرستی نه در قانون اساسی جمهوری اسلامی بلکه یک گام ریشه‌ای‌تر در نظریات بیان‌گذار ارتجاعی این نظام یعنی شخص خمینی جستجو می‌کند و طبیعتاً در این راه تا حدودی و فقط تا حدودی به نظریه کمونیستها نزدیک می‌شود که از همان روز نخست ریشه‌های فکری جمهوری اسلامی ایران را در نظریات خمینی می‌دیدند. البته ریشه اصلی آن در اصل مقوله دین، به عنوان اقیون توده‌هاست. عربستان سعودی هرگز خمینی را قبول نداشت ولی رژیمش به مراتب از رژیم جمهوری اسلامی ارتجاعی‌تر بود. طالبان مخالف خمینی بود ولی جنایتش دست کمی از جنایات خمینی نداشت، کلیسای کاتولیک دشمن اسلام بود ولی به همان اقداماتی دست یازید که حکومتگران دینی در ایران دست می‌زنند، ما از جنایات یهودیان صهیونیست دیگر سخنی نمی‌گوئیم. این است که آقای گنجی ماهیت دین را مورد تردید قرار نمی‌دهد، ریشه‌های بن بست رژیم و شکست جمهوری اسلامی را نیز در دین اسلام و یا دین بطور کلی نمی‌جوید و تنها به خمینی قناعت می‌کند، امری که خیلی‌ها از گفتن آن هراس دارند. گنجی به مرز حرام‌ها نزدیک می‌شود، حرمتها را بر هم می‌ریزد و بت بزرگ خمینی را با احترام و محتاطانه می‌شکند. اگر آغاچری انسان را میمون نمی‌داند که مقلد باشد، گنجی دست بر یوزه میمون بزرگ می‌گذارد. گنجی در روش استدلالی خود در منطق خویش در همین حد پیگیر است و جای خالی در این میان نمی‌گذارد و برای خمینی حساب جداگانه آنطور که تا کنون میان هواداران جناح موسوم به اصلاح طلب مرسوم بوده باز نمی‌کند. ولی وی سرانجام در مرز انتخاب میان ماتریالیست و ایده‌الیست به دره آینده‌آیست سقوط می‌کند. جمهوری اسلامی از همان بدو تولدش ناقص الخلقه و ارتجاعی بود و به دامان پاک انقلاب شکوهمند بهمن نمی‌چسبید. جمهوریت و اسلامیت را نمی‌توان با هیچ آیه آسمانی و یا چسب و قانون به عقد هم در آورد. رابطه این دو از همان روز نخست نامشروع بود. و این جمهوری اسلامی است که باید بعلت تجاوز به جمهوریت، تجاوز به انسانیت، به عقل و خرد تا گردن بزیر خاک کرده شود و سنگسار گردد.

اکبر گنجی یک گام از... ادامه در صفحه ۵

هستند. بجز مثنی سلطنت طلب خود فروخته که به نوکری آمریکا اقتدار می‌کند و حالا هم فکر می‌کند داشتن مناسبات عادی با آمریکا یعنی باز گذاشتن مجده دست غارت و چپاول سلطنت طلبان در منابع مین ما، مردم ایران در اکثریت خود سیاست آمریکا را جنایتکارانه می‌دانند و نقش این امپریالیسم جنایتکار را در جهان و ایران به فراموشی سپرده‌اند. موافقت با برقرای روابط عادی دیپلماتیک هرگز تائید ماهیت ارتجاعی امپریالیسم آمریکا نیست. این امر سران حاکمیت اسلامی را به وحشت می‌اندازد زیرا می‌بینند که مردم بدرستی میان برقراری روابط عادی دیپلماتیک و ماهیت ارتجاعی و توسعه طلب و غارتگر امپریالیسم آمریکا فرق می‌گذارند و شعارهای تو خالی "مرگ بر آمریکای رژیم آنها در غیاب بوقهای تبلیغاتی توده‌ای - اکثریت آنها دیگر رنگی ندارند و جنبه عوامفریبانه خود را از دست داده است.

در کنار بن بست رژیم، شکست سیاست خارجی جمهوری اسلامی در افغانستان، در آسیای میانه، در قفقاز، در بحر خزر، در خلیج فارس در رابطه با ترکیه، پاکستان، ممالک عربی و...، شکست اصلاحات، شکست برنامه‌های اقتصادی، غارت و چپاول نفت، بحرانهای عظیم اجتماعی که در پیش است، آسیهای اجتماعی نظیر اعتیاد، افزایش فحشاء و کاهش سقف سن خودفروشی، افزایش موج سرکوب و در عین حال مقاومت سرسختانه و تعرضی مردم و جا افتادن شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بجای شعار ارتجاعی "طرد رژیم ولایت فقیه" توده‌ای - اکثریتها، بریدن و رویگرداندن بخشهایی از خود حاکمیت از مجموعه آنها نظیر منتظری، طاهری، ترک برداشتن برج و باروی بالانها، و همچنین فشار فزاینده بین‌المللی اروپا و بویژه آمریکا وضعیتی را در ایران ایجاد کرده که زمینه مادی تحول فکری اکبر گنجی و نظایر وی را فراهم می‌آورد. اکبر گنجی نمی‌خواهد در راس جنبش قهرآمیز مردم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار گیرد، وی از سرعت این تحول بیمناک است، وی می‌خواهد تنها خطوط اساسی نظامی را طرح‌ریزی کند که برازنده یک رژیم متعارف سرمایه‌داری است. وی موج بلند سرنگونی را که فرا می‌رسد می‌بیند و لذا برای سد کردن آن بیانیه فکری خود را برای ایجاد یک جبهه ذهنی بازدارنده و سر بازگیری وسیع منتشر می‌کند. وی می‌خواهد حاکمیت اسلامی بدون مقاومت و توسل به قهر به این لباس جدیدی که برایش دوخته‌اند تن در دهد. در اینجا دیگر سخن بر سر نجات رژیم جمهوری اسلامی نیست، این نظریه به دیروز تعلق دارد، دوره آن به اتمام رسیده است، برای آن راه نجاتی باقی نمانده است، حال سخن بر سر آن است که چگونه می‌شود این رژیم را به سبک آبرومندانهای به خاک سپرد و در فکر نجات نظام سرمایه‌داری در تمامیت خود در ایران بود

مرگ جمهوری اسلامی... و گنجی و یارانش نیز دارای دوستانی در حاکمیت هستند که براضی سابق نمی‌توان سر آنها را بزیر آب کرد. دیواره‌های رژیم خفقان اسلامی ترک برداشته است بطوریکه بیانیه گنجی به بیرون از زندان نیز درج می‌کند.

گنجی در تحول فکری خود از پاسدار حزب اللهی رژیم به اصلاح طلبی رسید که می‌خواست رژیم جمهوری اسلامی را نجات دهد که در عمل بی فایده‌گی آن و شکست آنرا دید. وی بر خلاف برخی از همدوره‌هایش که هنوز یهوده در فکر نجات جمهوری اسلامی هستند فهمیده است که کار جناح موسوم به اصلاح طلبان به پایان رسیده و بن بست سیاسی رژیم جمهوری اسلامی را با نسفی اسلام و استقرار یک رژیم متعارف سرمایه‌داری می‌توان حل کرد. این است که بعنوان راه حل شعار "نافرمانی مدنی" را طرح می‌کند زیرا فکر می‌کند که مردم ایران در اکثریت قریب به اتفاق خود در یک همه پرسی عمومی به نفی رژیم جمهوری غیر اسلامی رای خواهند داد.

طبیعتاً نظریات جدید گنجی که علی‌الاصول در مقیاس سایر کشورها نظریات جدیدی نیست، برای تحول فکری وی گامی به پیش محسوب می‌شود. ولی این گام به پیش را نظریه پردازان بورژوا نظیر جان استوارت میل، و یا کارل پوپر سالها برداشته و محصول آنرا پرداخته و بخورد مردم داده‌اند. گنجی پس از بیست و سه سال باین نتیجه رسیده است که رژیم سرمایه‌داری ایران باید یک شکل متعارف بخود بگیرد. جناح رادیکال اصلاح طلبان همواره یک گام از مبارزه مردم ایران عقب بوده است. آنها زمانی رادیکال می‌شوند که خطر رادیکالیزه شدن جنبش مردم و نفسهای انقلاب را در پس گردن خود حس می‌کنند. این جناح در تحت تاثیر این حرکت افتان و خیزان کشیده می‌گردد. امروز نیز که یک همه پرسی آماری در ایران انجام شده است نشان می‌دهد که اکثریت کسانی که در بار دوم به ریاست جمهوری خاتمی رای دادند از کرده خود پشیمانند (به مقالات حزب کار ایران که این انتخابات را تحریم کرد مراجعه کنید تا به صحت ارزیابی ما در آن زمان پی ببرید، نه فقط به صرف تحریم بلکه به نوع استدلال ما توجه کنید - توفان) و به جمع ۱۵ میلیون مردمی بی‌بسته‌اند که از انتخاب خاتمی و سایر عناصر حاکمیت سرباز زدند. آمارگیری کنونی نشان می‌دهد که مردم ایران در بخش بزرگ آن، خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند و این را تنها راه برون رفت از بن بست سیاسی و فقر و فلاکت خود می‌بینند. بخش دیگر که با توسل به قهر میانه‌ای ندارند طبیعتاً وقتی آتش گرفت در بخش بزرگ خود با آن همراهی خواهند کرد. پای رژیم جمهوری اسلامی در هواست.

مردم حتی خواهان داشتن روابط عادی با آمریکا

دین افیون توده‌هاست

انتر ناسیونالیسم پرولتری و ایدئولوژی جهان وطنی - کسموپلیتینسم (۱)

نقدی بر نظریه بی وطنی "حزب کمونیست کارگری ایران" فراملی جایگزین کند. "جهان وطن" سن و فرهنگ ملی را نفی می‌کند، "جهان وطن" اینگونه تبلیغ و افشاء می‌کند که باین دلیل که خودش واژه ملت را نمی‌پذیرد و "فراملی" فکر می‌کند و مرزها را قبول ندارد مترقی است. وی پدیده ملت را به گذشته دور متعلق می‌داند. ایدئولوژی "جهان وطنی" که جهان را وطن خود می‌نماید و تعلقات ملی، آگاهی ملی ملل، استقلال ملی آنها را، آنهم در دوران امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه داری نفی می‌کند یک ایدئولوژی ارتجاعی و در خدمت امپریالیسم جهانی، در خدمت نفی حقوق ملل و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی آنها قرار دارد. این ایدئولوژی ایدئولوژی استعمارگران است. که فقط جهانی را در زیر سلطه انحصارات می‌خواهند و مردم را با این تئوری به تسلیم در قبال آنها دعوت می‌کنند. جهان بدون مرز آنها جهانی نیست که کمونیستها می‌خواهند بر قیر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نفی بهره کشی فرد از فرد بیا دارند. در جهان مورد نظر آنها همه دول و ملل باید به حقوق امپریالیسم روان شوند و از هویت ملی خویش دست بردارند. آنها با این ایدئولوژی که با خوراری از اتهام به دیگران که گویا ناسیونالیست و شونیست هستند و برای ملت خود و نه انسانها؟؟!! ارجحیت قایلند به جنگ کمونیستها می‌روند تا زیر این پوشش عوامفریبانه و به ظاهر مترقی و مدرن بدور از "محدودیت‌های تنگ نظرانه ملی"، سیاست گستاخانه و تجاوزکارانه و مداخله گرانه امپریالیسم را در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی توجیه کنند. تا ملل و دول ضعیف‌تر را حتی دول امپریالیستی ضعیف‌تر را به حلقوم امپریالیسم متفوق بکشاند و زمینه فکری این نوع ادغامها، منضم گردانی‌ها و یا استعمار نوین را فراهم آورند. ما در این جا از اهداف استماری آنها و اینکه توده‌های مستعبد مردم را به زیر یوغ سرمایه امپریالیستی می‌کشند سخنی نمی‌گوئیم. در چهارچوب همین درک "جهان وطنی" است که سازمان تجارت جهانی ممالک کوچک را بدام سرمایه جهانی کشانده ادامه در صفحه ۸

نقدی بر نظریه بی وطنی "جهان وطنی" (Kosmopolitismus و یا Cosmopolitanism) با انتر ناسیونالیسم پرولتری متفاوت است و نه تنها متفاوت است، ضد آن است و کوچکترین قرابتی با انتر ناسیونالیسم پرولتری ندارد. انتر ناسیونالیسم پرولتری بیان علاقه واحد و اتحاد خدشه ناپذیر طبقه کارگر سراسر جهان در مبارزه متحد آنها علیه دشمن مشترک یعنی سرمایه داری و امپریالیسم است. انتر ناسیونالیسم بیان وحدت اهداف آنها برای برچیدن بهره کشی انسان از انسان و تقویت روحیه برادری بین المللی میان کارگران جهان است. بر چیدن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و ساختمان جامعه‌ای انسانی و بدون ستم و بهره کشی است. این ایدئولوژی کارگران صرف نظر از ملیت، نژاد، مذهب و قومیت آنهاست. انتر ناسیونالیسم پرولتری مظهر برادری بی شائبه و همبستگی جهانی کارگران است. آنها برای هدف واحد که جامعه‌ای بی طبقه و جهانی باشد که در مرکز آن انسان و اصالت و حیثیت وی قرار داشته باشد و به مقام ارزشمند خویش نایل شود مبارزه می‌کنند. انتر ناسیونالیستها با الهام از این ایده به حمایت از انقلاب سوسیالیستی اکتبر پرداخته و شوروی لینی استالینی را مورد حمایت بیدریغ خود قرار دادند. روزالوکزامبورگ نوشت: "...بدین ترتیب ابتدائی ترین و پایه‌ای ترین تعهد سوسیالیستها و پرولترهای همه کشورها آنست که علیه هرگونه اتحادی با ضد انقلاب روسیه با تمام قدرت به مقابله برخیزند" (سخنان روزالوکزامبورگ به نقل از مقاله لنین در باره (میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی)). "جهان وطن" کسی است که هوادار حکومت جهانی و دنیای بدون مرز است و آنرا مودیان مظهر مدرنیسم و ترقی جلوه می‌دهد با این تفاوت که به ملت و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، استقلال ملل، حق حاکمیت هر ملت مفروض، تمامیت ارضی کشورها، اعتقادی ندارد، روابط میان ملتها و اساساً مقوله ملت را کهنه شده می‌داند و می‌خواهد آنرا با مقوله اتحادهای



ولایت فقیه "متمدن" امپریالیستی

امپریالیسم آمریکا که از جانب راستهای ایرانی مظهر دموکراسی و آزادی است و از جانب "چپها" سمبل "تمدن" و "تجدد" روز بروز بیشتر چهره ضد انسانی خود را بروز می‌دهد. وی حاضر نیست به مصوبات دادگاه کیفری جهانی که باید به جنایات علیه بشریت رسیدگی کند تن در دهد. آنها برای خویش حق ویژه قائلند و می‌خواهند این دادگاه اروپائی را وادار کنند که از تعقیب جنایات آمریکائیا علیه بشریت چشم پوشند. تمام سوگندهای اروپائیان که این دادگاه فقط وسیله‌ای برای مبارزه با کشورهای مخالف نفوذ و توسعه طلبی امپریالیستهاست و هدفش هرگز مبارزه با آمریکا نیست به خرج آمریکائیا نمی‌رود. بر عکس آمریکائیا در پی تمرین عملیات نظامی ای هستند که با تجاوز به هلند که باید مرکز استقرار این دادگاه و نگهداری جنایتکاران جنگی باشد اسرای احتمالی آمریکا را نجات دهند. آمریکائیا حتی زحمت تکذیب این امر را بخود نیز نمی‌دهند. آنها حفظ ظاهر را نیز لازم نمی‌دانند تا مانند امپریالیستها اروپائی نیات شومشان را در لایه‌های از کلمات "آساندوستانه" بیوشانند. آنها برای مردم جهان ارزشی قایل نیستند. آنها "ولایت فقیه" خویش را به همه جهان دیکته می‌کنند. این سیاست گردن کلفتی که جنایات خودش را جنایت به حساب نمی‌آورد و مقاومت سایر دول در مقابل آمریکا را جنایت غیر قابل بخشش به حساب می‌آورد، ادامه در صفحه ۶

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت: www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی: toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مبارک‌ترین نشریه‌های ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران"، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صديق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادها خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا بخارج کفاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۶۹/۹۶۵۸

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران